KÖPRÜLÜ KÜT.
144
M. ASIM BY.

This file was downloaded from Quranic Thought.com

THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ANIC THOUGHT

This file was downloaded from QuranicThought.com

بسم الله الرحمن الرحيم
وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

رسالة حضرت
كاشفري عبداه
اقصى قدس سره

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

T. C.
Millî Eğitim Bakanlığı
Köprülü Kütüphanesi
Başmemurluğu
Sayı :

ساجیيه ئيسلام تەتقيقات مەركىزى

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2013 CE

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على النعمة الظاهرة والباطنة في جميع الاحوال
وعلى الرحمة الواسعة السابقة على القهر والجلال سبحان
من تجلى في ذاته وصفاته والافهام حامدة له في طفات
زمين وزمان ودر صحايف نه فلك واسمان ذاكرات
ودر كفتن محمد تو عاجز وحيران كه فخر عالم وسيد اولاد
ادم چنين فرمود كه لا احصي ثناء عليك كما اثنيت
على نفسك بدركاه كبريای تو عبارت قصور وخطا
مدحيه دكر نداريم وكرا حد است كه محمد وثنای تو زبان
كشايد ربنا ظلمنا باب بخشش جرم وخطا ماى تيره رو
از حرمت محمد واصحاب وال او في حدرے زيابه كرم
ازرای اوست او صاحب نعم ولهكای لقمه خوار اوست
نعت آن مسند نشين در سرير مع الله وآن تاج دار
سيد ولد ادم ولفد كرمنا وآن صاحب لوای عظمت
وشفاعت كبرى وآن سريع السير من المسجد الحرام الى
سدرة المنتهى وآن محرم سرآی تم دنى فتدلى فكان
قاب قوسين او ادنى تحفه وتحيات وصلوات زاكيات

ودعوية طيبات واخر دعوانا بآن خليل اعظم وحبيب
اكرم سيدنا محمد سيد الانبياء والمرسلين وصلى الله
على سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين خصوصا سپهسالار
اولياء ومحرم اسرار آن نديم خلوت سرآی اذ هما في الغار
وسرور مهاجرين وانصار وخليفه اول يار غار وبركزيده
رسول مختار ابو بكر الصديق رضي عنه الغفار خليفه ثاني
آن تاج دار سلطنت وآن غواص بحر معانی در وقت
معدلت مثل كوه قاف در تمكين واستقامت
سردار اسلام وسر خليفه امت عمر بن الخطاب رضي
عنه الوهاب خليفه ثالث آن معدن علم وحيا وآن
مظهر صدق وصفا جامع القرآن وداماد مصطفى
عثمان بن عفان رضي عنه المنان خليفه رابع آن شير
صفدر دبركشنده در خيبر وزوج فاطمه زهرا ومقبول
حديجه كبرى وشير خدا وداماد مصطفى علي بن ابي
طالب رضي عنه القوى الغالب وانا كه شهداى
صالحين وكشنده كفار ظالمين وغواصان دريای
نور يقين عين خاص الخاص الحمزة والعباس رضي الله
عنهما وآن تاج دار روز جزا وكوهر دريای لافتى
اولاد فاطمه زهرا حسن رضا وحسين شهيد كربلا
رضي الله تعالى عنهم اجمعين بعد از حمد خدا ودرود مصطفى
دربيان طريقه نقشبنديه كه طريق اهل السنة والجماعت است

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

مذکور شد حالات فرقهٔ ناجیه که اصحاب کرین
و مؤمنین موحدین است اول شرط این طریق عالی
توبه و ارادت شیخ کامل مکمل است بعد از آن اتباع شریعت
نبویه است و اجتناب از مصاحبت اهل بدعت و از لقمهٔ
شبهناک و کم خوابی و کم خواری و خاموشی و ذکر
بر دوام طالبانرا واجب است بعض ناقصان خود را اهل
طریق میدانند نمی فهمند که اهل طریق بودن آسان نیست
هفتاد هزار حجاب نور و ظلمت در راه است قطع
باید کرد طالب حق تا ازین عالم ملک بعالم مثال و از
عالم مثال بعالم ملکوت و از عالم ملکوت بعالم جبروت
و از عالم جبروت بعالم لاهوت نرسد کامل نمیشود هژده
هزار عالم را پنج قسم کردند که مذکور گشت این هفتاد
هزار حجاب نور و ظلمت در وقت سلوک قطع
خواهد شد بعد از آن تبدیل اخلاق ذمیمه بحمیده و صفت
بشریه بملکیه مبدل خواهد شد بعد از آن اهل طریق است که
او مظهر لطف حق است تا چهل سال پنجاه سال بیست سال
سی سال بآداب شریعت غرا در ترک و تجرید و ریاضت
نکشد قال بحال تبدیل نمیشود بیت تا خون نکنی دیدهٔ
دل پنجه سال هرگز ندهند راهت از قال بحال در نسخه های
معتبره شریعت و طریقت و حقیقت مذکور شده است
شریعت علم دین و شروط اسلام است و طریقت

عمل آن

عمل آن علم است و حقیقت حاصل شدن مقصود است
اگر علم نباشد عمل نمیتواند کرد و اگر عمل نباشد حقیقت
ظهور نمیکند و در مضمون آیت قدیمه که قوله تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا در مابین اهل
السنة والجماعة که محبین و مخلصین است و سند قوی است
در بیان اهل ترک و ریاضت که در بوتهٔ فقر فانی
گشته و نفس را در آتش عشق گداخته و در خلاف
نفس و شیطان کوشیده و در میدان شریعت گوی
معنی ربوده اند چنین عزیزاند سند است قال النبی
علیه السلام قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر پس
ازین معلوم شد که علم از برای عمل است و عمل از برای
حصول مقصود است که آن حقیقت است و جمال
حقیقت را بدیدهٔ دل در آیینهٔ روح توان دید و دیده
دل آن زمان گشاده گردد که دل در ذکر خدا گویا
شود و از شراب معرفت الله حیات ابدیه حاصل کند
و از شوق جمال ذی الجلال دل بی آرام و عقل در حیرت
و جان در اضطراب و از غیر حق روی نباید و فضل حق که
روی اضافی میگویند در سریر دل نزول فرماید و کحل بینایی
در دیدهٔ دل بکشد و آن زمان دل در آیینهٔ روح
اضافی نور جمال حق را مشاهده کند قطعه آن مست شدم که
روح پیمانهٔ اوست زان می خوردم که عقل دیوانهٔ اوست

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

دودی بمن آمد آتش رندی من زد ز آن شمع که آفتاب پروانهٔ
اوست تا فضل خدا و شفاعت رسول کبریا نباشد این
دولت میسر نمیشود بیت بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق علم الیقین علم شریعت است
و عین الیقین علم طریقت است و حق الیقین علم حقیقت است
پس علم الیقین از خواندن و شنیدن حاصل میشود و عین
الیقین از عمل خاص و از نور ایمان و معرفت ربانی و از رفع
حجابات ظلمانیه دیدهٔ دل گشاده گردد و نور جمال حق را
در آیینهٔ اضافی مشاهده کند و علم حقیقت علم خدای
تعالی است که وان الله احاط بکل شیء علما و این یقین را
حق الیقین گفته اند و محققان هر کدام نوعی تعبیر کرده اند
و این احوال انبیا و اولیای خداست و خاص الخاص را افضل
حق است که از غلبات ذوق و شوق و از کثرت عشق
و محبت عقل متحیر و معزول میشود و از لسان حق الیقین
انا الحق گفتن آغاز میکند لیس فی الدارین غیری از زبانش
جاری میشود این مقام مقام عشق است همه در حکم
اوست بیت عشق شور انگیز شوخی کرد شد شاگرد عقل
طرفه شاگردی که در حیرت کند استاد را طالب حق
در قطع تعلقات صوریه و معنویه از جمیع کائنات عبور
کند و وجود مجازی در وجود حقیقی محو و فانی سازد
موتوا قبل ان تموتوا حاصل کند و جمال دوست را بی حجاب ببیند

بیت

بیت امروز ببین بدیدهٔ باطن جمال دوست ای بیخبر
حواله بفردا چه میکنی و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی کسی که توفیق و هدایت نیابد در اشغال دنیا
دین خود را فراموش کند گویا نابیناست و در آخرت
نیز از رحمت خدا و از شفاعت رسول الله محروم
خواهد شد گویا کور است و از علم الیقین بعین الیقین
رسیدن و از عین الیقین بحق الیقین بودن فرض
فرض و سنت موکده است و بهر طالب خدا را واجب
است که این یقینها را حاصل کند قوله تعالی واعبد ربک
حتی یأتیک الیقین بنده گی کن پروردگار خود را تا که
یقین حاصل شود مراد ازین حق الیقین است که
معرفت ذاتیه را در آیینهٔ محمدیه مشاهده کند و در عالم
بقا خود را فانی سازد قطعه خاک وجود را تو بباد فنا سپار
از خود فنا شدی بخدا بعد از آن بقاست چالاک و چست رو
بسراپردهٔ وصال جان را بباز در ره او دوست خون بهاست
بحر ظهور بحر بطون در وجود تست آیینهٔ صاف کن که
صفا در پی صفاست آمدیم در بیان طریقهٔ نقشبندیه که
طریقهٔ خفیه است شاه راه شریعت نبویه است
و طریق ابی بکر الصدیق و اصحاب گزین است که
درخت ایمان را در دل دوستان خدا کاشته اند
و این طریقهٔ علیه را فروع و اصول هست

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

اما فروع این اشکارا که دوام با وضو بودن و اوقات
خمسه را بجماعت خواندن و ختم خواجگان کردن و از
اهل بدعت دور بودن و از لقمهٔ حرام پرهیز کردن
و امثال اینها فروعات این طریق است و اما اصول
این طریق عالی پنهانست مثل بیخ درخت در زمین مخفی است
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء :: اصول
این طریق پارده است هوش در دم نظر بر قدم
خلوت در انجمن سفر در وطن یاد کرد بازگشت
نگاه داشت یاد داشت وقوف زمانی وقوف عددی
وقوف قلبی :: هوش در دم در انتقال نفس در مابین
نفسین حاضر باشد و نفس خود را بغفلت نه برارد
و بر دوام در ذکر و در فکر باید بود تا نفس بغفلت بر نیاید
و حضور و اگاهی را شعار خود سازد تا کلفت و
غفلت از میان برخیزد و دل در ذکر زنده شود
و ذاکر از میان برآید و ذاکر عین ذکر و ذکر عین مذکور
گردد رباعی ذکر گو ذکر تا ترا جانست :: پاکی دل ز ذکر
یزدانست :: چونکه فانی شوی ز ذکر :: ذکر خفیه که
گفته اند انست :: دل خود را بر دوام در ذکر باید داشت
و مراد از دل حقیقی اندیشه و خیال است و دائم در یاد
خدا باشد و در حضور حق بدارد و حیات دل از
گلستان آب حیات تفکر و تذکر زنده است

واگر ذاکر

واگر ذاکر نباشد دل بمیرد رباعی ذکر خدا راحت جان و دل است
بندهٔ ذاکر بخدا واصل است :: صاف بکن آیینهٔ دل بذکر ::
زانکه خدا را نظرش بر دل است :: نظر بر قدم یعنی نظر او بر پشت
پای او باشد تا نظرش پراکنده نشود بجایی که نمی باید نافتد
چراکه نظر خبر کنندهٔ دل انسانست خبر ناخوش آورده بر دل
عرضه نکند و نفس و شیطان ازینجا راه نزند و چشم خود را
از نامحرم نگاه دارد طالب خدا را نظر بر قدم و دل در ذکر
و عقل در فکر و جان در حضور و اگاهی مستغرق گردد
و نفس و شیطان سلمت گویان طوق بندگی بگردن گرفته
و در خدمت عبودیت آرام یافته و اطمینان قلب
حاصل کند و مطیع و فرمان بردار شود ما رأیت شیئاً
الا و رأیت الله فیه رو نماید قطعه چشمی که جمال مصطفی را
بیند :: شک نیست که عالم بقا را بیند :: از جرعهٔ جام
عشق دل زنده شود :: در هر چه نظر کند خدا را بیند ::
درین حالت طالب حق در ظل حمایت عشق است
خلوت در انجمن یعنی بظاهر در میان خلق بود و در باطن
با حق باشد و مصاحبت خلق مانع حضور و اگاهی
او نشود و دل دوام در حضور معنوی و ذاکر و شاکر گردد
و عقل در نهایت قرب از خوف و رجا در حمد و ثنا مشغول
باشد :: و جان در سریر لی مع الله :: وقت لا یسعنی ملک
مقرب و لا نبی مرسل مشرف گردد و در ظل حمایت رسول اکرم

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

از ما سوی الله ایمن شود و در آیینهٔ محمدیه جمال
دوست را مشاهده کند المؤمن مرآت المؤمن
آشکارا شود رباعی ایجاد وجود انس و جان آیینه است
مقصود درین کون و مکان آیینه است ؛ دل آیینهٔ
جمال شاهنشاه است ؛ این هر دو جهان غلاف
آن آینه است ؛ آیینه را صیقل کردن و مصفا نگاه
داشتن کار طالبان حق است و رشتهٔ دولت
اینست رباعی سر رشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
این عمر گرامی بخسارت مگذار ؛ دائم همه جا با همه کس
در همه کار ؛ میدار نهفته چشم جانب یار سفر در وطن
یعنی سفر آدمی باید که از صفت ذمیمه بصفت حمیده
و از صفت بشریه بصفت ملکیه انتقال کند و از
عالم ملک بعالم مثال و از عالم مثال بعالم ملکوت
و از عالم ملکوت بعالم جبروت و از عالم جبروت
بعالم لاهوت ترقی کند و کشف مغیبات و فیوض
و واردات و هر قسم حالات و کیفیات در نظر ظاهر
شود التفات نکند سلوک را ترک نکند و هر چه
رو دهد نفی سازد تا که شفاعت حضرت رسول
اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شود تا در ظل حمایت
آنحضرت بماند آن زمان قطاع طریق که نفس
و شیطانست محروم باز گردد و مطیع فرمان بردار شود

و بار شریعت را

و بار شریعت را در راه طریقت بکشد بیت چون شتر
در ره در آ و بار کش ؛ باز ایزد بر در جبار کش ؛
اما ایمن نباید بود و اگر از حدود رسول الله علیه السلام
دور شوی باز دشمن اول است که ترا صد ساله
راه از قرب خدا دور میکند پس دائم در مابین خوف
و رجا بود یاد کرد عبارتست از آنکه تکرار کند ذکری را که
از درویشی باو رسیده باشد و ذکر را بحضور دل گوید
در معده نگوید در دل گوید تا مفهوم ذکر را بر دل
زند تا که دل در ذکر زنده شود آن زمان محل محبت و خانهٔ
عشق الهی گردد و دل دائم ذاکر شود فاذکروا الله ذکرا کثیرا
آن زمان ثابت خواهد شد و شب و روز در یاد خدا
یکدل و یکجهت و در حضور معنوی و در عبارت حق دوام
بدرد و سوزش در شوق الهی بی آرامیها رو دهد این حالت
نشان عنایت حق است و فضل و کرم اوست و در وقت
ذکر گفتن صفات خدا را در ذات او قائم دانسته و در
مراقبه جمیع احوال و جوارح حاضر دارد بعد از آن بذکر مشغول
شود چنان داند که این نفس نفس آخر نیست و اگر مراد
حاصل نشود باری ازین عالم با ایمان رویم و در حرارت
حبس نفس و حرارت ذکر وجود انسان را در عرق آب کند
و هستی را محو گرداند و دل در اضطراب ذاکر شود
و عقل در حیرت بماند و روح در غلبات شوق از قفص

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

قالب پرواز کند و نفس و شیطان در زنجیر بندگی
بسته گردد درین حالت حاکم ملک وجود عشق است
و آتش عشق هرچه غیر حق است بسوزد بیت ذکر شمشیر است
می برد سر اغیار را :: گنج می باید بیا اول بکش این مار را ::
بازگشت عبارتست از آنکه بگوید در عقب هر ذکر
خداوندا مقصود من از ذکر رضای تست و مراد من
تویی و از تو ترا میخواهم طالب وصال توام عاشق
جمال با کمال توام گفته ملاحظه کند و اگر خواطر شود
استغفار سازد باز ذکر را از سر گیرد چنان سعی نماید که
وجود انسان فانوس خیال در نور ذکر منور شود رباعی
انسان چو صراحی بود و روح چو می :: قالب چو نی بود
و صدای در وی :: در ذکر خدا خاک تو زر میگردد ::
فانوس خیالی و چراغی در وی :: نگاه داشت عبارتست
از آنکه دل خود را نگاه دارد از خواطر اغیار که ازین
مقام است و خلوت را اختیار سازد و جوع و قلت
اکل و کم خوابی و خاموشی درین حالت فرض عین
داند خواطر چهارست خاطر رحمانی خاطر ملکی خاطر
شیطانی و خاطر نفسانی اما خاطر رحمانی انس
و هیبت است که از خوف حق انیس و قرین حق گردد
این خاطر فضل خداست و خاطر ملکی نماز و روزه
و ترک دنیا و ریاضت است این خاطر هم عنایت است

و خاطر شیطانی

و خاطر شیطانی آرایش معصیت و فتنه در میان امت
و حب جاه و سلطنت و کبر و ریا و عجب این خاطر
شیطانیست که اجتناب کند و مستغفر شود و خاطر نفسانی
طعامهای گوناگون و شراب و کباب و حرص و شهوت
و خورد و خواب و طمع مال و حب دنیا و زنا و غیبت
و کاهلیت و شدت و امثال اینها خواطر نفس است
خواطر نفسانی را توبه و استغفار کند تا تواند بی وضو
نباشد یاد داشت عبارتست از آنکه سالک دل خود را
بآن جناب حاضر دارد و مجرد از لباس حرف و صوت
و مجرد از جمیع جهت درین ملاحظه و ذوق و شوق
و غلبات عشق زیاده شدن گیرد جذبة من جذبات
الحق توازی عبادة الثقلین حاصل شود بعض بزرگان
این معنی را مشاهده گفته اند :: در درون شو آشنا
و ز برون بیگانه وش :: این چنین زیبا روش کم می بود
اندر جهان :: وقوف زمانی آنست که ذکر در حضور
گفته شود غفلت از میان برخیزد و حجابات رفع شدن
گیرد ذاکر عین مذکور گردد و چنانچه آهن در آتش سرخ
شود و زیاده سوزاند اگر گوید من آتشم راست است
و این احوال شیخ منصور است رحمه الله تعالی انا الحق
گفت و از غلبات عشق عقل معزول گردد آن زمان
این سخن از زبان جاری شود مثنوی درا در وادی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

ایمن زمانی ∴ شنوا تی انا الله بی گمانی ∴ روا باشد
انا الحق از درختی ∴ چرا نبود روا از نیکبختی ∴ وقوف عددی
آنست که ذکر را طاق طاق باید گفت اول سه بار
بعد از آن پنج بار بعده هفت بار تا بست و یک
بار آنزمان نتیجهٔ ذکر معلوم شود نتیجهٔ آنست که گریه
و درد و سوز بی آرامی و ترک دنیا و ما فیها این نتیجهٔ
ذکر است و اگر نتیجه ندهد باز از سر گیرد و غسل و طهارت
را احتیاط کند و ذکر را از دل گوید و در معده نگوید
و اهل بدعت دور باشد و خاموشی اختیار کند وقوف قلبی
آنست که ذکر گفتن حاضر باید بود و نفس بغفلت
نبر آید و در وقت الا الله گفتن توجه خاطر در آیینهٔ
دل باشد تا جمال الجمال را در آن آیینه مشاهده
کند و نقش الله در آیینهٔ دل بخواند آنزمان نقش
غیر در صفحهٔ دل نماند بیت نقش بندانند در جو فلک
کارسازانند بهر لی و لک ∴ حضرت شاه نقشبند
در وقت توبه و ارادت بمولانا یعقوب چرخی فرموده
اند از پیران متقدمین وقوف قلبی بما رسیده بود
بتو بخشیدم و از کلام پیر مولانا یعقوب چرخی بسیار
شاد شدند و از کلام ایشان چنان معلوم میشود که
وقوف قلبی اصطلاح مشایخ متقدمین است که
مستجمع جمیع طریقها است و نسبت معنویه حضرت

ابی بکر الصدیق

ابی بکر الصدیق است میراث به بزرگان دین رسیده است
و وقوف قلبی گفتن اصطلاح مشایخان است و مراد
نسبت معنویه بوده است و این نسبت معنویه را مخفی
دارد و ریاضت و عبادت را کسی نداند خصوصا ذکر را
محرم و نامحرم نفهمد قال النبی علیه السلام استر ذهبک
و ذهابک و مذهبک این وقت مراقبه است و مراقبه
محافظت ظاهر و باطن است و دوام حضور و آگاهی
است آنزمان غیر حق در دل راه نیابد زیرا که وقت نزول
سلطان عشق است منتظر باید بود و باید دانست که
ازین حجابات ظلمانیه و نورانیه نگذارد طی مراحل نمیشود
و آنچه در ظاهر تعلق دارد چنانچه کشف و کرامات
و حج و نماز نافله و اوراد رسمیه و علم بلا عمل این حجابها را
نفی نکند بمنزل نمیرسد و حمایت و سند طالبان خدا را
دائرهٔ شفاعت رسول الله علیه السلام است تا بجمال
ایشان مشرف نشود کار آسان نمیشود المؤمن مرآت
المؤمن آنزمان ثابت میشود که در آیینهٔ محمدیه خدا را
شناسد و کسی که خود را نشناسد پیغمبر خود را از کجا شناسد
و شخصی که خود را شناخت نبی را شناسد بعد از آن
در آیینهٔ نبی خدا را شناسد ∴ من عرف نفسه فقد عرف
نبیه و من عرف نبیه فقد عرف ربه ∴ روی نماید قلب سلیم
حاصل شود آنزمان شریعت و طریقت و حقیقت جمال

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

خود را نماید و از تقلید خلاص شده عارف وقت محقق
زمان گردد و اگر این چنین عزیزان میسر شود صحبت
او را غنیمت داند و اگر آداب صحبت داند اکسیر است
بیت صحبت پیر تبه ز هر عمل است ∴ هر که با او نشست
در عمل است ∴ این عمل مصحوب از پنهان است ∴
می برد سوی وصل جانان است ∴ آداب شریعت
آداب طریقت است و آداب شریعت باطهارت
خاموش نشیند و در صف نعال بدر زانو نشیند
تا سخن پرسند هیچ نگوید و بی ضرورت از جای خود
نخیزد و آداب طریقت دل خود را ذکر و حضور و اکمال
نگاه دارد و از امداد مشایخ امید وار نشیند
و غیر حق در دل نباشد و باین طریق در صحبت عزیزان
باشد از همه عمل بهتر است بیت بی عنایات حق و خاصان حق ∴ کر ملک باشد سیاهش ورق ∴ باطن بزرگان
مظهر لطف خداست و واسطهٔ فیض حق او ست
تا دل او را نیابی فیض نگیرد و رضای خدا در رضای
پیران شامل است ازین جهت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که ∴ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
گفته است که قوله تعالی ∴ قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله متابعت انبیا و اولیا فرض عین است
و تابع شدن انبیا شریعت است و تابع بودن اولیا

و صلحای امت و سنت ربانی صمت و جوع و سهر و عزلت
و ذکر بدوام ∴ تا تمامان جهان را بکند کار تمام ∴ اصل
این جمله کمالات بجز مرشد نیست ∴ پیر صاحب دل
و کامل صفت بجز آشام ∴ بدان ای طالب صادق
حضرت حق سبحانه و تعالی را هر اسراری که قرینهٔ غیب
بر سینهٔ پر فتوح آنحضرت علیه السلام گذاشت و دریای
رحمت بیپایان در باطن ایشان جاری بود و آنحضرت
در اخر وقت از ابی بکر الصدیق صادق ترین نیافتند
این اسرار بلا نهایه را بر سینهٔ ابی بکر الصدیق ریختند
و حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه در اخر وقت
در باطن سلمان فارسی در وطلب پیدا شد این اسرار
بلا نهایه را بر سینهٔ سلمان فارسی ریختند و ایشان نیز
در اخر وقت در وطلب در باطن قاسم بن محمد بن ابی بکر
پیدا شد این اسرار بلا نهایه را در باطن قاسم بن محمد ریختند
و ایشان نیز در اخر وقت در باطن امام جعفر صادق
در وطلب و توفیق ارادت در باطن ایشان پیدا شد
این اسرار بلا نهایه در سینهٔ ایشان قرار گرفت و ایشان
نیز در وقت اخر در سینهٔ سلطان بایزید بسطامی ریختند
و از ایشان نیز این شربت شفا و نور صفا بشیخ ابو الحسن
الخرقانی رسید و از ایشان نیز این معنی بشیخ ابو القاسم
گرگانی رسید و از ایشان بشیخ ابی علی فارمدی طوسی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

رسید وازیشان نیز بخواجه یوسف همدانی رسید وازیشان
نیز بشیخ عبدالخالق غجدوانی رسید وازیشان نیز بخواجه
عارف ریوگردی رسید وازیشان نیز بشیخ محمود
انجیر فغنوی رسید وازیشان نیز بخواجه علی رامیتنی
رسید وازیشان نیز بخواجه بابای سماسی رسید
وازیشان نیز بسید امیر کلال رسید وازیشان نیز این
نسبت شریفه بحضرت شاه نقشبند خواجه محمد
بهاء الحق والدین رسید وازیشان این شربت شفا
را بر کام جان طالبان رسانیدند ونور ولایت
جهانرا منور ساختند وازیشان خلیفه بسیار است
ودر اخر وقت این معنی بمولانا یعقوب چرخی رسید
وازیشان بحضرت خواجه عبیدالله احرار رسید او را
نیز خلیفها بسیار است ودر اخر وقت بمولانا محمد
قاضی رسید وازیشان نیز این نسبت شریفه بمخدوم
اعظم رسید وازیشان بخواجه محمد امین دهبیدی رسید
وازیشان نیز بخواجه هاشم دهبیدی رسید وازیشان
نیز بخواجه یوسف کاشغری رسید وازیشان بخواجه
هدایة الله کاشغری رسید وازیشان بمولانا اظهر
کاشغری رسید وازیشان این درویش کم استعداد
دلی حاصل بدرویش عبدالله کاشغری رسید ومادرا
این بزرگانرا در حفظ وگاه دارند تا در دعایا دکرده

شود

شود واین مشایخان محمد ومعین سالکان راه حق است
فاذکروني اذکرکم تبشیر است اکوئی بیاید دانست که
شریعت شرط است طریقت ترک حقیقت مرکب است
طریقت ترک است یعنی ترک ظاهر وباطنی کنند
مقصود کلی حاصل نمیشود وهرکه هرچه یافتست بعد از
فنای بشری یافتست وهرچه دیده است بعد از نزول
وجود دیده است ودنیارا ترک کردن سهل کاریست
خودرا ترک باید کرد کل شیء هالک الا وجهه روی
نماید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار نقاب
از روی کار بردارد وصفات اللهرا در آئینهٔ اشیا
مشاهده کند ودر آئینهٔ صفات الله ذات اللهرا
ملاحظه نماید الا انه بکل شیء محیط مفهوم کردد ومراد
طالب هذا حاصل شود وحقیقت عبودیت اشکار کردد
وعارف عین معروف شود المؤمن مرآت المؤمن معین
کردد اکر آئینهٔ جمالم کوید راست میکوید زیراکه جمال
درصورت آئینهٔ خودرا جلوه میدهد بیت اتصال
بے کیف بی قیاس هست رب الناس را باجان ناس
آئینهٔ روح بجمال الله اتصال بلا کیف است وعکس
جمال الله آئینهٔ را بی شعور سازد ودران وقت معذور
وتجلیات الهیه اکرچه بی نهایت است بسبب
تنزلات بچهار مرتبه مقسوم است تجلی اثاری تجلی افعالی

وکان الله بکل شیء محیطا
٤ سورة النساء

در بیان تجلیات الهی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

تجلی صفاتی تجلی ذاتی تجلی اثاری است که هر فردی
از افراد موجودات در آن وقتیکه مظهر تجلی حق واقع
شده باشد اگر صدا شنود و اگر بطریق علم در آن
وقت بر و معلوم شود که این شی مظهر تجلی حق
شده است و این تجلی اثاری باشد همچنانکه حضرت
موسی علیه السلام از شجره وادی ایمن حین تجلی ندا شنید که
یا موسی انی انا الله رب العالمین اگر چه شجره
همانست که بود چون از درخت صادر شد تجلی
اثاری میگوئید و این تجلی اشرف تجلی صوریست
و شجره وادی ایمن که در مرتبه نباتیست و مظهر
تجلی حق تواند شد و شجره وجود انسانی که اشرف
جمیع موجودات است اگر واقع شود چه عجب باشد

ربا عی در وادی ایمن که نا گاه ز درختی بشنید آنی انا الله
انا الحق راست باشد ار درختی ؛ چرا نبود بگو از نیک بختی

تجلی افعالی آنست که سالک در وقت مکاشفه خدای
تعالی بروی تجلی کند و خود را مظهر تجلی حق بیند و بالعقل
بافعال الله متصف شود و تجلی افعالی عبارت از چنین
تجلی است و تجلی صفاتی آنست که سالک در حالت
کشف مظهر تجلی حق گردد و بصفتی از صفات الهیه
موصوف شود و بکثرت طاعات و عبادات و بنفی خواطر
مظهر تجلی حق میشود و بصفات الهیه موصوف گردد

اتقوا

اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله که دیده بصیرت
مؤمن بنور الهی منور گردد و بنور جمال الله را مشاهده
تواند نمود و تجلی ذاتی آنست که سالک در وقت
مکاشفات مظهر تجلی حق گردد و او را در بحر ذات احدیت
چنان مستغرق و مستهلک شود که فانی محض گردد و از و
هیچ علم و نشان و اثر نماند و فنای حقیقی عبارت ازین
معنی است و فنای صرف را تجلی ذاتی میگویند و نور
یکیست اورا لاهوت و تعین است و آن نور ذات خداست
عز شانه و او را هیچ نوع رؤیت ممکن نیست مگر بحسب
تنزل آن در مراتب تنزلات نسب و اضافات اما
در هر مرتبه از مراتب سبعهٔ قلبیه که تنزل میکند بحسب
آن مرتبه لونی و تغیری می یابد اما مراتب سبعهٔ قلبیه که
عبارتست اول نفسی نور او سبز ظاهر شود دویم
نفسی نور او کبود ظاهر شود سیوم قلبی نور او سرخ ظاهر
شود چهارم سری نور او زرد ظاهر شود پنجم روحی
نور او سفید ظاهر شود ششم خفی نور او سیاه ظاهر
شود بیت سیاهی کز برای نور ذات است ؛ بتاریکی در و
آب حیات است ؛ مفهوم غیب الغیوب نور او بی نشانست
آن نور ذات مطلق است در طریق نقشبندیه
مراتب سبعهٔ قلبیه عبارت ازین انوار است و بر طالب
حق شرط آنست که از عالم کل بعالم دل نقل کند

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

و دیدهٔ دل کشاده کردد و بدیدهٔ دل نور جمال الله را
مشاهده کند مثنوی برتر ازین تیرکی آب و کل
تا رسی در روشنی جان و دل ؛ هست در دل
روزنی از سوی هو ؛ قدر سوزی سوزنی از بجو ؛
دیدهٔ دل آن بود از آبیاب ؛ چون بیابی سوی آن روزن
شتاب ؛ دیدنی با دیدهٔ دل باز بین ؛ پرده های
حسن رب العالمین ؛ پرده نهصد هزار از نور حق
پیش چشم دل نهاده چون طبق ؛ در میان هر یکی نهصد
هزار ؛ پردهٔ دیگر بدان اندر شمار ؛ در پس هر پرده
قومی را مقام ؛ صف زده هر یک چو صد بدر تمام
اهل آن صف اولین تا آخرین ؛ چشمشان طاقت ندارد
پیش ازین ؛ جناب حق سبحانه و تعالی از تجلی اول
نور نبی صلی الله علیه و سلم را بیافرید از نور ایشان روح
انبیا و اولیا را بیافرید و لوح المحفوظ و روح خاصان
ملک از فیض آن نور است که نور و عقل و عشق
و قلم هر چهار یک معنی است رسول علیه السلام باسماء
مترادفه یاد کرده اند و حالات و کیفیات خود را
بامتان خود نموده اند و اسرار الهیه را مستور داشته
اند و این بیان و نشان و درک قرب عارفانست که
بجناح محبت در انوار معرفت طیران کند و بنور محبت
بسر توحید رسیده اند نظم هر که را پاسبان هدایت اوست

در بیان تجلی اول

از ازل

از ازل تا ابد ولایت اوست ؛ کوس دولت باسمان
زده اند ؛ هر که را پیش رو عنایت اوست ؛ هست
آزاد از حمایت خلق ؛ خلق کونین در حمایت اوست
کم زدن زاد راه او باشد ؛ دیدن خویشتن جنایت
اوست ؛ جهد در پیش دیده بر توفیق ؛ در همه کارها
روایت اوست ؛ اولین منزلش وجود و عدم
زین چو بگذشت حق نهایت اوست ؛ این حروف که
تقریر کردیم احوال ایشان و انتهای آن در بیان نمی آید
هر که را بدین حدیث راه دادند منشور ولایت
هر دو کون بروی او باز نهادند و دل او را نشانهٔ
لطف و کرم حق کردانیده اند ظاهر و باطن او سزای
خلعت و نواخت و کرامت کشت اگر خواهد که فارغ
نشیند نتواند و اگر خواهد که طاعت کند نتواند و اگر
خواهد که خلق ندانند او را نتوانند زیرا که همچو آفتاب
تابانست و بی مال لشکرداری کنند و بی لشکر
سلطانی کنند و بی جنگ صفهای مبارزان بر درند
و بی تیغ سرها از دوش برگیرند و بی دست خانها
خراب کنند و بی آلت شهرها غارت کنند و بی پای
راه ها بروند و بی پر در آسمان پرواز کنند و بی تعلم
همه علمها بیان کنند و بی آتش جهان را بسوزند و ایشان را
همچنین در دریای محبت در موج محنت و در زورق حیرت

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

میدارند تا روزی که طناب وصال بدست او دهند و شراب
الفت و موانست بنوشانند و عطر یحبهم و یحبونه بر آتش
محبت افکنند و قدح شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا
در لب عطشان او نهند و ندای ان لا تخافوا و لا تحزنوا
بسمع او رسانند ای طالب خدا اگر خواهی که دریای
نیستی غسل سازی و از البسهٔ وجود هستی خالی گردی
و از دریای مطلق گوهر مقصود دریابی تا از وجود حیوانی
فانی نگردی وجود رحمانی نیابی نظم جان جان را به بذل
جان یابی ؛ جان جان کی برایگان یابی ؛ رو بمیر از حیوت
حیوانی ؛ تا شوی زنده جان جان یابی ؛ گر شوی فانی
از حیات فنا ؛ زنده کانی جاودان یابی ؛ جان جودی
طلب نه جان وجود ؛ که حیات ابد از آن یابی ؛ این
حیات وجود چیز نیست ؛ ترک این گیر تا که آن یابی ؛
طالب خدا در توحید خطا نکند اصل توحید سه قسم است
توحید عام توحید خاص توحید خاص الخاص توحید عام
خدای تعالی را بیگانگی دانستن فاعلم انه لا اله الا الله
معلوم کنند که حق سبحانه و تعالی واحد است من کل
الوجوه که والهکم اله واحد ذاتش در صفاتش یکتاست
و صفاتش در ذاتش یکتا داند و فرق میان عام و خاص
بشواهد عقلی برند و بدان باز مانند خاص چون بشواهد
عقل دریابند و بدانند از شواهد عالم کبری و صغری بگذرند

در بیان مراتب توحید

وفنای خود

وفنای خود در بقای عز شانه یابند و پیوسته در وجود واجب
الوجود خود را محو و ناچیز یابند و ممکنات را در واجب
معدوم و ممتنع الوجود دریابند و از غلبات انوار قدم
چنانکه ممکنات در ازل معدوم بود و اکنون در لایزال
همچنان دانند و توحید خاص الخاص آنست که روح
مقدس از مرکب قالب پیاده شود و سیر زمان و مکان
و جهاد نژاد او معزول شوند و وهم و خیال و فهم را میل
نایافت در دیده کشند و حواس ضمیر و عقل را معطل
کشند و عقل را بمقراض تنزیه زبان فضول ببرد و نفس
در بازار عزت توحید در چارسوی و نهی النفس عن الهوی
سر مراد بردارد شیطان از آتش عشق فرار کند و دل
در عبودیت معبود استقامت کند و اخلاق انسانیه
بطوفان نیستی هستی را خراب کند و کون صغری و کبری
را بشواهد عقلیه مقید سازد و در کتم عدم افکند و
وجود را بدریای نیستی افکند تا از خود فنا شود و با حق
باقی گردد این بیان حالات و کیفیات مشایخان
عظام است که عندلیبان گلستان صفات ربانی
و نساجان کارخانهٔ قدرت حقانی نقشبندان پردهٔ
مکاشفات سبحانی شیخ عبد الخالق غجدوانی و خواجه
علی رامیتنی و حضرت شاه نقشبند بخاری و خواجه
عبید الله احرار و سر حلقهٔ خواجگان سید احمد کاشانی که

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

بمخدوم اعظم معروف است ایشان این طریق خفیه را
به نهایت رسانیده اند ومولانا جلال الدین رومی رحمة الله
تعالی علیه می فرماید که بیت نقشبندانند در حق ملک
کارسازانند بهر لی ولک ودر نزد عارفین محققین علم
اولین واخرین معلوم بوده است می فرمایند که بیت
کرنه علم حال قوت قال بودی کی شدی ؛ بنده اعیان بخارا
خواجه نساج را ؛ ومولوی جامی می فرمایند که ؛ نظم
سکه که در شرق وبطحا زدند ؛ نوبت اخر به بخارا زدند ؛
از خط آن سکه نشد بهره مند ؛ جز دل بی نقش شه نقشبند
این کهر خاص نه هر جا بود ؛ معدن او خاک بخارا بود ؛
زد بجهان نوبت شاهنشهی ؛ کوکبه فقر عبید اللهی ؛ آنکه
ز حریت فقر اکه است ؛ خواجه احرار عبید الله است ؛
این طریق خفیه طریق اهل السنة والجماعت است که مراد
از فرقه ناجیه این طریق است ومراد از نوبت اخر بخارا
زدن تجدید طریق محمدی که صحبت است مریدان را در صحبت
بکمال رسانیده اند بیت صحبت پیر به ز هر عمل است ؛
هر که بالوئست در عمل است ؛ ازین جهت مولوی
چنین فرموده اند ایشانان در طریق اهل السنة والجماعت
نامور بوده اند وطالبان حق را در طریق صحبت
تربیه کرده اند وصاحب طریقها حضرت رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم است صحابه کرام را بطریق صحبت

بکمال رسانیده اند وطریق خفیه را بابی بکر الصدیق رضی الله
تعالی عنه تعلیم کرده اند وطریق کبرویه را بعمر رضی الله
تعالی عنه تعلیم کرده اند وطریق عشقیه را بعثمان رضی الله
تعالی عنه تعلیم کرده اند وطریق جهریه را بعلی رضی الله تعالی
عنه تعلیم کرده اند هر کدام صحابه کرام را بیکنوع بکمال
رسانیده اند الطریق الی الله بعدد انفاس الخلایق در شان
ایشان است وهر نوع در هر طریق صحابه را بکمال رسانیده اند
لکن افضل واکمل طریقها چهار است اول خفیه که طریق ابی بکر
الصدیق است دویم کبرویه که طریق عمر بن الخطاب است
سیوم عشقیه که طریق عثمان بن عفان است چهارم
جهریه که طریق علی ابن ابی طالب است وجمیع طریقها
ازین چهار طریق نشئی است وشعبه های این چهار طریق
است وطریق اهل السنة والجماعت است وشاه راه
محمدیست وکزیده سبیل احمدیست وواسطه وصول
سرمدیست نظم شاه عربی قبله ارباب نجات ؛ آئینه
ذات آمده مرآت صفات ؛ در پیروی اوست علو
درجات ؛ لازال علیه زکیات الصلوة ؛ ظاهر این طریق
شریعت است در مقام علم الیقین وباطن وسط این
طریق طریقت است در سلوک او در مقام عین الیقین
ودر نهایت این طریق حقیقت است در مقام حق الیقین
کما قال النبی علیه السلام ؛ الشریعة اقوالی والطریقة افعالی

بکمال رسانیده اند

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

والحقیقة احوالی طالب صادق قولاً وفعلاً وحالاً در راه
حقیقة که طریق ابی بکر الصدیق است درین وقت تقشبندیه
معروف شده است و در تبعیت رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم سعی نماید و در سنت ایشان استقامت
کند زیرا که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
برهان قوی است بیت محمد عربی آبروی هر دو سرا است
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ست از حضرت
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم سئوال کردند که
فقر چیست آنحضرت جواب دادند که کنز من کنوز الله
اصحاب کرام باز سئوال کردند که فقر چیست قال
خزینة من خزاین الله سیوم باز سئوال کردند که
فقر چیست جواب دادند که شیئی لا یعطیه الله الا
نبیاً مرسلاً او صدیقاً او مؤمناً کریماً علی الله بدان
ای طالب خدا فقر ستر توحید است و خلاصهٔ معرفت
است و آب ریوبیت است که کژدغار عبودیت را
از چهرهٔ روح پاک سازد و لباس تفرید از لیست و فقر
کیمیائیست که چون بر مس وجود آدمی کند رکند او را
زر سرخ سازد و در آیت دولت او در عالم توحید بلند
کرده و ستر این حدیث که الفقر فخری روی نماید
و معنی این آیت در حق وی درست و راست آید که
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء

عند ربهم یرزقون وفقیر در میدان فقر فی حیرت ولی
حسرت نباشد و عشق در صورت فقر در آئینهٔ دل
فقیر آن تجلی میکند و آن آئینه در غلاف غیب غائب است
و در بدایت خلقت ارواح این لباس فقر را حضرت
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قبول کرده اند
و در شب معراج هم قبول کرده الفقر فخری نشان
اوست بعد از خلقت انسانی یک رکن این لباس
فقر بحضرت آدم رسید که کلاه بود دویم بحضرت
نوح سیوم بحضرت ابراهیم چهارم بحضرت رسالت
پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم و از ایشان بجهار یار کبار
و باکثر بزرگان معتبر و معتمد رسید که درین لباس
پنهان بوده اند مثل حسن بصری و حبیب عجمی و شیخ معروف
کرخی و شیخ جنید بغدادی و بهلول دانا و شیخ سعدی
شیرازی و مولانا جامی ایشان در لباس فقر بودند
و کلاه حضرت آدم کلاه امراست چهار ترک است
و کلاه دویم را کلاه رویت گویند بحضرت نوح علیه السلام
رسیده است و او نیز چهار ترک است و کلاه سیوم
کلاه سخاست بحضرت ابراهیم علیه السلام رسیده است
و او نیز چهار ترک است و کلاه چهارم کلاه عطاست
و او نیز چهار ترک بوده است و او خاصهٔ محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم است خرقه دو قسم است

عند ربهم

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

فرقهٔ صوریه و فرقهٔ معنویه و هردو در وجود آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وسلم مندرج بوده است که بر همه کس
معلوم است فرقهٔ صوریه حضرت جبریل علیه السلام
بآنحضرت آورده اند و العهده میدانند فرقهٔ معنویه
چهار ست فرقهٔ اولی توبه و ارادت بمرشد کامل که
بتجلی مریدی متصف شده باشد و فرقهٔ دویم
جهاد نفس در سلوک باطنی که از صفات بشریه
بصفات ملکیه گذر کند و فرقهٔ سیوم ولایت است که
قال بحال مبدل شود و مراد سالک حاصل شود این است
و فرقهٔ چهارم ارشاد است بعد از کمال مرید و مرشد
ایشان از لباسهای خود می بخشند و میگویند که
قبول تو قبول قول منست و در میان طالبان خدا
سرکرده و سر خلفه باشی و نصیحت خود را از طالبان
حق دریغ مدار دائم بفقیران و درویشان باشی
و شریعت را پاس داری دائم در یاد خدا باشی و دائم
در حضور و در رضای حق زندگانی کنی حضرت
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم کلاه و هم خرقه پوشیده اند
شبها در عبادت خدا میکوشیده اند آنحضرت
سه لباس داشته اند لباس عزا و لباس اوقات
خمسه و لباس شب هر کدام لباس را در وقتش
می پوشیده اند و خرقه را شب می پوشیده اند

در عبادت

دور عبادت خدا میکوشیده اند و از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم باصحاب کرام رسید بحضرت ابی صدیق رضی الله
عنه و بحضرت عمر رضی الله تعالی عنه و بحضرت عثمان
رضی الله تعالی عنه و بحضرت علی رضی الله تعالی عنه
رسید و ازیشان شیخ حسن بصری و معروف کرخی
و بجنید بغدادی و بشیخ عبد القادر گیلانی و سلطان
بایزید بسطامی و بشیخ ابو الحسن خرقانی و بخواجه یوسف
همدانی و بشیخ عبد الخالق غجدوانی و بحضرت شاه نقشبند
بخاری قدس سره رسید و ازیشان بمولانا یعقوب خرخی
رسید و ازیشان بخواجه احرار رسید و در وجود شریف
ایشان خرقهٔ صوریه و معنویه موجود و آشکار بود
و ازیشان بمولانا محمد قاضی رسید و ازیشان بخواجه احمد
کاسانی که بمخدوم اعظم معروفست بایشان رسید
و خرقهٔ صوریه و معنویه در قامت شریف ایشان
برقرار شد چهار رحم محترم دوازده پسر صاحب
کمال و مقتدا و خلیفه کامل و مکمل داشتند و ایشان
مریدان خود را در فقر و فاقه در طریق اهل السنة و الجماعة
تربیه کرده اند و فقر محمدی را شعار خود ساخته اند
و ازیشان نسبت صوریه و معنویه بسید محمد امین
دهبیدی که پسر کلان ایشان است باو رسید
و ازیشان بخواجه قاسم دهبیدی رسید و ازیشان

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

بخواجه یوسف کاشغری رسید و از ایشان بخواجه مدینه
کاشغری رسید و از ایشان بمولانا اظهر کاشغری رسید
و از ایشان بدرویش عبدالله رسید و خرقهٔ صوریه که
بمخدوم اعظم رسیده بود و از ایشان بمولانا خرد
تاشکندی رسید و از ایشان بملا آکه شبورغانی رسید
و از ایشان بخواجه پاینده اقصی رسید و از ایشان بصوفی
غجدوانی رسید و از ایشان بشیخ درویش رسید و از ایشان
به بابا قول مزید رسید و از جناب شیخ عبدالقادر گیلانی
خرقهٔ ایشان بواسطهٔ مرجان خوارزمی رسید
و از بابا قول مزید دو خلیفه بودند و کلان ایشان بابا
حاجی عبدالرحیم عاقبت بخیر بودند دویم ایشان بابا شاه
سعید پلنگ پوش بودند و ایشان سه خلیفه داشتند
بابا شاه مسافر و بابا شاه قلندرجی و بابا شاه
محمود جی حالا در هندستان سجاده نشین در مقام
ارشاد مرشد وقت ایشانند و جناب ایشان بابا
حاجی عبدالرحیم عاقبت بخیر بود خلیفهٔ بسیار داشتند
خلیفهٔ شاه ناظر و خلیفهٔ شاه منظور و بابا حاجی
مزاری و بابا حاجی صفائی سمرقندی و بابا ملا امان
بلخی رحمهم الله تعالی ایشانان هر کدام کامل و مکمل
بودند و از جناب ایشان بابا ملا امان بلخی یک کلاه
یک خرقه در عالم حیات بفقیر بخشیده بودند بعد از

وفات

وفات ایشان یک عصا یک کچکول رسید نعمت ظاهریه
و باطنیه که از جانب پیر دستگیر و از جانب مرشد
عذر پذیر باین درویش عبدالله رسیده است
اگر صد سال شکر گویم شکر نعمت را ادا کرده نمیتوانم
حق سبحانه و تعالی ایشانانرا خلعت وصال خود پوشانیده
و بشرف جمال خود مسرور گرداند آمین یا رب العالمین
کلاه عطا که خاصهٔ رسول الله بود مزین بر چهار ترک
و هفت درجه دارد و چهار ترک چنانست که اول
ترک دنیاست که در حدیث واقع شده است ترک
الدنیا راس کل عبادة دویم ترک نفس است که
حجاب غلیظ در مابین خداوند واقع شده است
سیوم ترک جنت است عاشق دیدار را با جنت
و رضوان چکار چهارم ترک وجود است که این چهار
دیوار نابود است و هفت درجه اول عشق است
درجهٔ دویم فقر است که الفقر طلب التقرب الی الله
درجهٔ سیوم سلوک است یعنی رفتن در راه تحقیق
چهارم کثرت است یعنی صیقل صفات وجود بشریت
است درجهٔ پنجم نکهت است یعنی طیب من ریاض
المکاشفات است درجهٔ ششم وحدت است که
خلوت و عزلت از جملهٔ اهل غفلت درویش دور باشد
درجهٔ هفتم سکونت است و حضور فی الحضور در جایی که

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

حضور واگاهی حاصل شده است و در حال خود استقامت
کند بی ضرورت نقل مکان نکند ای طالب صادق
بدانکه در طریقهٔ خواجگان در وقت کلاه پوشیدن
کلمهٔ طیبه بخوانند که لا اله الا الله محمد رسول الله سر کلها
کلمهٔ توحید است و سر طریقها طریقهٔ خواجگان است
الراس بالراس در وقت خرقه پوشیدن این آیت را
بخوانند نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین کلاه
حضرت آدم بشیث رسید و از ایشان بحضرت ادریس
رسید و بر سر ایشان بجنت رفت و کلاه حضرت
نوح در طوفان غایب شد و کلاه حضرت ابراهیم
بحضرت اسحق رسید و از ایشان بحضرت یعقوب
رسید و از ایشان بحضرت یوسف رسید و از ایشان
الغرض آخر الامر بحضرت شعیب رسید و از ایشان بحضرت
موسی رسید و از ایشان بحضرت عیسی رسید چونکه بالا
سفر کرد کلاه نیز بالا رفت و کلاه حضرت رسالت
پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم در وقت قسمت لباس
بحضرت ابی بکر صدیق رسید و این بیان هر که
خواهد در رسالهٔ ایشان بابا حاجی عبد الرحیم عاقبت
بخیر رحمة الله علیه بتفصیل بیان کرده اند از آنجا
باید دید در اینجا اختصار کردیم چونکه اصل فقر
و بیان خرقهٔ صوریه و معنویه در اول صفحه مذکور شد

فقر جوهر

بقدر حوصله از دریا قطره و از آفتاب ذره ذکر کردیم و ذات
فقر عالم دیگریست که در آتش عشق متعلق ظاهری
و باطنی را انجام می سوزد و صفات فقر بی آرامی است که
در غیر ذات حق قرار نگیرد و افعال فقر سوختن بی تکلف
و ساختن بی تصرف و اثار فقر جذبه است انوار تجلیات
الهیه محو و متلاشی سازد نظم فقر است چون سواد اسم اعظم
در صورت فقر جمله مبهم :: اسرار درکون اگر بخواهی :: در آتش
فقر گیر خام :: این صورت فقر عشقبازی :: بر قامت بیدلان
برعم :: شاد شد بفقر نامرادی :: همواره بدرد و عشق خرم ::
گر صورت عشق را بخواهی :: در کسوت فقر مثل ادهم ::
هر کس بفقر آشنا شد :: با درد الم بیش مرهم :: محظوظ
بفقر خود نرانی :: در بحر محیط فقر شبنم :: تصوف صفات
فقر است و فقر عین تصوف است و فقر حقیقت ولایت
است که سند جملهٔ اولیا و صلحا است و فقر بصفت رأت
نمی آید و در فقر کم نامی محو در محو فنا در فنا است تا بعلم
بقا رسد و در نوشتن تمام نمیشود بیت درویش آنکه
گنج قناعت سلم است :: درویش نام دارد و سلطان عالم است
ای درویش درویش شدن آسان نیست قطعه درویش
کسی بود که نامش نبود :: هر شب بخرابه مقامش نبود :: در یوزه
فقر اگر بسوزد صدباک :: از کس طمع نخته و خامش نبود :: غدای
درویش شراب محبت است و لباس درویش فقر است

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

وخانهٔ درویش مسجد است ورفیق درویش قرآن است
وزبان درویش در ذکر رحمن است ودل درویش خانهٔ
سبحان است رباعی در راه خدا دو کعبه آمد منزل
یک کعبه از گل است یک کعبهٔ دل تا بتوانی زیارت
دلها کن بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل دل درویش
بر دوام در یاد خدا مشغول بی آرام وبی قرار است
رباعی گر در دل تو گل گذرد گل باشی ور بلبل بی قرار
بلبل باشی تو جزئی حق گل است اگر روزی چند
اندیشهٔ گل پیشه کنی گل باشی دل اگرچه گوشت
صنوبری الشکل است اما ماهیت دل اندیشه
وخیال است ومراد از انسان همان اندیشه است
رباعی گر در طلب گوهر کانی کانی ور زنده بیوی وصل
جانی جانی فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو
هر چیز که در جستن آنی آنی دل اندیشه وخیال است
ودر دل جز حق نباشد خواجه عبدالله انصاری
می فرمایند که درویشی خاک ایست بتخته نه کف پا را
از وی دردی ونه پشت پا را از وی گردی بیت
درویش را ز عالم فانی نصیب چیست ابریق روی
مال ومصلا نیم شب خواجه حافظ شیرازی فرمایند که
روضهٔ خلد برین خلوت درویشانست روضهٔ خلد برین
خلوت درویشانست مایهٔ محتشمی خدمت درویشانست

آنچه زر

آنچه زر میشود از پرتو او قلب سیاه کیمیای است که در صحبت
درویشانست خسروان قبلهٔ ارباب جهانند ولی
سیهش بندگی حضرت درویشانست ای طالب
خدا شناختن نفس واجب است حق سبحانه وتعالی
نفس را سه قسم خلق کرده است اول اماره دویم
لوامه سیوم مطمئنه معرفت نفس بهر کس واجب است
ومعرفت حق سبحانه وتعالی بمعرفت این سه نفس
باز بسته است کما قال النبی علیه السلام من عرف نفسه
فقد عرف ربه نفس اماره فرماینده وروینده است
قوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء نفس لوامه را
گفت ولا اقسم بالنفس اللوامه ملامت کننده است
وجوینده ونفس مطمئنه را گفت یا ایتها النفس المطمئنه
آرام گرفته است وگوینده اما نفس فرماینده وروینده
آنست که در همه افعال واقوال موافق قهر است وپسندیده
هوا وشیطان است ونفس ملامت کننده وجوینده
قلب محزون است ونفس آرام گرفته وگوینده روح
ناطقه است در بیان قلب محزون ودر بیان روح
مطمئنه عاجزیم زیرا که قوله تعالی ویسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
قلب را هم نمیتوانم گفت زیرا که قلب المؤمن عرش
الله الاعظم اما در بیان نفس اماره چند کلمه خواهم

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

گفت بعون الله تعالی وحسن توفیقه تا باشد که طالبان
خدا را فائده حاصل شود ان شاء الله تعالی بدان ای طالب
خدا آنچه درمیان خلق مذکور است هر کس نفس را
نمی شناسد و نمی داند و نمی بیند درمیان اهل صورت
ونفس حجاب بسیار است بر و مطلع نگردد تا نفس را
شناسد نفس را نداند طالب آن زمان داند که سلوک
در مقامات و سیر در حالات و طیران در مکاشفات
وحضور در مشاهدات پیدا آید و بی اختیار بسالک
مکشوف شود زیرا که مردان زمان صاحب دیده گردد
واز صاحب دیده در حجاب نتواند شد ای طالب خدا
بدانکه روح ناطقه را اقسام صورت در لطیفات حق است
ومظهر لطف در آیینهٔ جمال نمای حق است واو حزب
حق است قوله تعالی اولئک حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون همچنین امّاره را اقسام صورت در قهریات
باو ست واین مظهر قهر و غضب و آیینهٔ جلال نمای حق است
ودر احوال این گروه قوله تعالی اولئک حزب الشیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون در زمام هر دو
در قبضهٔ قدرت حق است تعالی وتقدس وخاطر انگیز
اوست واگر خدا نخواهد که مطیع تو کردد تو مطیع حق شو
تا زمام هر دو بدست تصرف تو باز دهد چنانکه نفس
مطمئنه نزدیست از عالم لطف حق که علم دارد و قدرت

دارد

بیان نفس امّاره

دارد وبهیمهٔ اوصاف واخلاق حمیده موصوفست ونفس
امّاره نیز ظلمتست از عالم قهر حق عز شانه که باوصاف
واخلاق ذمیمه موصوفست وبر دروازهٔ دل نشسته
تا هر خاطری که از عالم لطف و قهر در دل ممتحن دارد
شود و آن القای حق است تعالی وتقدس و آن شعلهٔ
نار افتراق است که در دل افکند تا دعوی از معنی ببرد
آید و بداند که تقلیب احوال سیر اسرار تا حجاب قهریات
نبری واز آن نگذری بحشاهدهٔ لطفیات نرسی غافل
مباش تا غلط نکنی نفس شریر است بر زور بود زیرا که
امتحان مردان است واو ترا دشمن ترین دشمنان است
لهذا قال علیه السلام اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک
نظم تا کی ای تن با عروس نفس دل بازی کنی وز ره
غفلت بعقل وشرع لهتازی کنی در ره شیطان دنیا
دربی حرص وامل و هوا و نفس را پیوسته دم سازی
کنی واگر ریاضت ندهی بر سر او کوفته و رنجور نداری
سر بردارد واگر اسباب مرتیا بلند بدعوی خدایی
بیرون آید پیوسته پیشهٔ آن شریر شر انگیختن است وکبر
وکفر ومکر وخدعه پیشهٔ اوست اگر او را بدانی حق را شناسی
تا سالک حق را بهمهٔ صفات نداند بحق هر توحید نرسد
واگر نفس را داند که چیست وکیست عارف شود
ای طالب خدا آنچه فعل نفس است در مقابلهٔ

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

از متشابهات آنرا نیک بدانند و دریابند که از جمله نفس است
یکی از آن طاعت آموختن است تا مرد را در تهلکه
سالوسی و عجب و ریا و ناموس افکند تا سودا و مال
خلیا برو غالب گردد و خود پرست و شکم پرست
و بت پرست شود و یا مدعی و منکر گردد و یا نفرت
در طاعت از ثقل عبودیت در وی پیدا آید و یا مرد را
از طاعت دوام منکر کند دقیقه چند است که مشایخ
کبار دانند سخن اغلب از تاویل و رخصت گوید بیشترین
وسوسه آن مکر در طلب مال و جاه و ریاست و مهتری
و سروری باشد تا بمکر سر بفرعونی برآورد و طاغی
و باغی شوند تا بتان را بشهوت آرد و آرزوهای هر نوع
مختلف از راه ببرد مبتدی را برخصتها در شبهات
و حرامها افکند و زاهدان را بخواجگی جستن و طلب جاه
از راه ببرد و صابران را از راه غضب پرده صبر بدراند
و علما را بگوی حسد در افکند و صاحب عزلتان را برخصت
با غفلت آرد و فقیران را بسؤال آلوده و ملوث
گرداند بدان ای طالب خدا معرفت نفس سه
قسم است قسمی عام را و قسمی خاص را و قسمی
اخص را آنچه عام است معرفت او بصورت
احوال و افعال وی است که موافق شریعت و طریقت
نباشد و معرفت خاص بر دقایق و حقایق و مکریات

وی است

وی است در طیران روح بعالم الهی و معرفت اخص بر وجود
الهام است که از کجا صادر و وارد است چنانکه در هر
نفس رشدی و انتباهی است همچنانکه در هر نفسی آفتی
و اشتباهی است و بر اشتباه و غلطات آن واقف
نشود الا عالم ربانی که باخبر باشد از جمیع مهلکات
و منجیات غلط اول آنکه خود پرست باشند و پیر نادیده
و خدمت ناکرده و صحبت نایافته و راه نارفته و طریق
ناشناخته معجب باشند بنفس خویش و اقتدا به پیر
هیچ ندارند و چنین گویند که ما استاد و پیر با خود داریم
راست است لیکن از راه برداست من لا شیخ له
ولا دین له غلط دیگر آنکه علم شریعت ندانند و نخوانند
و آموختن آن ننگ دارند و چنین گویند که علم شریعت
زحمت راه است و سخن علما و صلحا نشنوند و در آن
گمراهی در ضلالت بمانند و دیگری نیز گمراه میکنند غلط
دیگر آنست که در هیچ وقت سنن و آداب شریعت
و طریقت نگاه ندارند و حرکت ایشان جمله در قبایح
باشد و خود را درویش و رسیده دانند رسیده اند لکن
بالنار و السقر غلط دیگر آنست که غافل و فرائض
و اوراد و های پیران را در اوقاتهای شریف ریگاهی
بگذارند و عابدان را طعن کنند که عابدان افکنده نفس اند
و ناتمام و آن بیخبران نمیدانند که راه بدرگاه ربوبیت

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

بر عبودیت نه بر کسالت و غفلت **نظم** گر بالله ترا هیچ کسی راه برد
نالهٔ نیم شب و آه سحرگاه برد ؛ مرد الله طلب باید تا نیم شبان
تحفهٔ درگه الله همه آه برد ؛ بسزا خود نبرد راه بالله کسی
بسزا راه بالله همه الله برد ؛ تا بخود راه کسی راند هو شاه کرا
زهره باشد که کسی را ببری شاه برد ؛ هیچ حاجت نکند دور ز درگاه ترا
که بدرگاه ترا حاجب درگاه برد ؛ مرد تا هست یکی ره نبرد جز بیکی
مرد چون نیست یکی چون بیکی راه ؛ مرد عاشق شده باید که برد راه از آن
مرد غافل شده را دیو ناگاه برد ؛ همرهی آر درین راه تو مختار بکف
زانکه این راه بسر مرد بهمراه برد ؛ غلط دیگر آنست که دست
از حرام و شبهات باز ندارند و از هر جا که یابد حرام و مکروه
بگیرند و بخورند و بپوشند و بگویند که حرام و مکروه و شبهات
نارسیدگان راست و گرنه حرام و حلال در عالم یگانگی
چه باشد هر دو یکجاست اگر باعتقاد گوید کفر است
و الا جهل عظیم است و ندانند که بنده ممتحن است از حق
تعالی بر جمیع معاملات غلط دیگر آنست که حق جل و علا
بی نیاز است و مستغنی و او را از عبادات و معصیت ما
چه زیادت و چه نقصان بود ما خود را بی فائده چه رنجانیم
و زحمت دهیم خود را و قومی را در شبهه اندازند و سر به بیابان
ضلالت فرو نهند و بر صحت این قول که خلق هر عمل که میکنند
برای نفس خود میکنند کما فی قوله تعالی و من جاهد
فانما یجاهد لنفسه طبیب بیمار را پرهیز فرمایند یا شربتی

یا غذایی

یا غذایی از بهر بیمار فرمایند نه از بهر خود اگر بیمار فرمان برد
یا نبرد طبیب را ازین چه نفع یا چه ضرر است اگر بیمار
فرمان برد نفع آن با نفس او عائد است و اگر نبرد
ضرر آن نیز بنفس او راجع است غلط دیگر آنست که
علم دینی را و علمای متقی را خوار دارند و حقارت
کنند و گویند که علم حجاب راه و علما محجوبانند این کار
برتر از آن است که این کار نه کار علم است کار
ذوق است و کار قدم است نه کار قلم اگر کسی حجت کند
گوید که این حدیث بجدل راست نیاید و نمی دانند که
جمله کتابهای حق تعالی و احادیث نبویه دعوت است
بعلم و ثنا بر علما و دعای انبیا علیهم السلام پیوسته این
بوده است که رب زدنی علما علم سبب نجات
خلق است در هر دو عالم و حجت است با منکران راه
دین فرق کننده است در ما بین حق و باطل غلط دیگر
آنست که گروهی از ایشان خمر و بنگ و افیون و بیخ
و چیزهای مسکرات یابند بخورند و گویند که مرکب راه
است و کیمیای وجود مردان است شوم مرکبی و باطل
کیمیای و ناخوش حالتی که آب تلخ و بدبوی و گیاهی
تلخ که حیوان نخورد مرکب مردان توفیق حق است
و کیمیای او اخلاص است و حالات مردان مشاهدهٔ
جمال و جلال حق است که شور از جان عاشقان

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

برآرد و دمار از محبان صادقان برآرد و غلط دیگر آنست که
هر فرضی که حق سبحانه و تعالی واجب کرده است بر بندگان
خود قبول نکنند و عمل نمیکنند چون نماز و روزه و زکوة
و حج و اغتسال چنین گویند که ما مخصوصیم بحریت و عبودیت
این تکلیفات غیر ما راست که بندگانند خطا
ازینجاست که خود را در عبودیت ندانند دم از ربوبیت
زنند در طریقت علیه شرط آنست که تا حق عبودیت
تمام بجا نیارند بحضرت ربوبیت راه نیابند غلط دیگر
آنست که وضوء و طهارت و غسل جنابت را مهمل
گویند که ما طهارت ازل داریم بلی دارد ولی جنابت
ازل که بهمه بحرهای عالم پاک نشوند کما روی عن النبی
علیه السلام لو اغتسل اللوطی بالبحار السبع لم یجیء
یوم القیامة الا جنبا زیرا قدس و طهارت صفت
حق است تعالی و تقدس پاکانرا دوست دارد کما
قال الله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و غلط دیگر آنست که سخن چین و نمام و غماز و هرزه
گویی کنند و لهو و بازی کنند خلق را از عبادت باز دارند
و در غائب غیبت کنند و در حضور مدح کنند کار آنان
فتنه و دشمنی دوستان خداست و منکر آخرت است
و گویند گرچه در ازل رفته است نتوان گردانید و تغییر
و تبدیل نتوان داد این سخن ایشان راست است

وفعل ایشان

وفعل ایشان کژ و زشت و ناصواب و جواب ایشان آنکه
ما مأموریم بدانستن محکمات و متابعت اوامر و نواهی
و پی روی شریعت و نگاه داشتن فرمان حق تعالی
و رسول او علیه السلام که آن کن و این مکن بدانستن
تقدیرات حکم ازل مأمور نیستیم حکم ازل فی العلم
مستور است ایشانان لشکر شیطان اند اشرار
و فتنه آخر الزمان اینست غلط دیگر آنست که
بگویند فاعل این همه حرکات و سکنات حق است ما را
در میانه هیچ دست نیست و بدان رخصت محرمات
و شبهات و مکروهات را حلال گویند و سر به بی دینی
و کفر و ضلالت برآرد بلی فاعل افعال همه موجودات
حق است خالق خیر و شر اوست و افعال شر را
بهاویه سخط انداخت و عمل خیر را در ازل برضا و محبت
بسندید قوله تعالی من یهدی الله فهو المهتدی و من
یضلل فاولئک هم الخاسرون غلط دیگر آنست که
گویند این همه خود اوست یعنی هیچ جزو نیست که نه
از کل اوست و این را جزویات منفرد الذات
گویند برمز یکدیگر را که من خود اوام تو خود او هستی
پس او شرک است خدای تعالی از جمیع تفرقه
محدثات منزه است و واحد است جز برو راه نیست
حلول نیز نپذیرد و متلون نگردد و متغیر نشود بدین

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

اعتقاد کافر است نه حق را داند و نه خود را اگر کسی
حق بودی کی فانی شدی و تغییر بدو راه یافتی
غلط دیگر آنست که ضعفا راست در خیالات
باشند و تمثیلات ابلیس بینند و پندارند که کشف است
و ذات و صفات حق مانند نهند و خیال پرست
و صور پرست شوند نعوذ بالله من شر الخواطر الفاسدة
غلط دیگر آنست که اولیا را بر انبیا تفضیل کنند و دعوی
برابر و اند این خطای عظیم است غلط دیگر آنست که
جماعتی از ایشان دعوی رؤیت کنند در دنیا بچشم سر
و کرو مانی کشف عیان از کشف بیان باز نداند و لوهم
کنند که آنچه می بینیم بچشم سر بینیم از غایت نادانی ندانند
آنچه تجلی خدای تعالی را در دیدهٔ دل می بینند بقول
از رسول خدا که ابلیس ما بین السماء و الارض بر بخت
عظیم نفس خود را بر جماعتی از عوام عرضه کند تا ایشان را
ضال و گمراه کند و مکرهای او از نهایت نیست آنچه
در چشم ظاهر بینند نمایش شیطان است نور
جمال الله را در دیدهٔ دل مشاهده کردن بنور معرفت
جائز است غلط دیگر آنست که جمعی از ایشان نور ما
بینند از انوار مخلوقات توهم کنند که آن نور حقست
تعلق بذات او دارد این خطاست او موصوفست
بنور لکن نور او هدایت و معرفت است نور حق توحید

ویقین

ویقین وارشاد است این نور ظلمت که ایشان گویند
خدای تعالی از آن منزه است اما حق تعالی را
نور است ورای این همه نور حق از خیال بیرون است
و اگر حق سبحانه و تعالی از نور جلال خود ذره تجلی
کند جملهٔ مخلوقات محترق و خاکستر شوند و نابود گردند
حق سبحانه و تعالی بدیع است بهر حال و نور جلیش
قدیم است روح ناطقه که روح قدسی است
آن نور از نور محمد مصطفی است صلعم هر چه بیند و گوید
و شنود و داند از آن نور بود غلط دیگر آنست که
تو انگری را بر درویشی و غنا را بر فقر تفضیل کنند و دانند
که حق سبحانه و تعالی فقر و تجرید سالکان را بجای
ذکر فرموده است والله خیر و ابقی و صادقان را
ستوده است بفقر کما قال الله تعالی للفقراء
الذین احصروا فی سبیل الله حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم امتان خود را بچهار فقر بر کرید
و دنیا بگذاشت و گفت الفقر فخری غلط دیگر
آنست که قومی کسب را بر توکل ترجیح کنند و از طلب
توکل را طعن کنند و ندانند که توکل حالات
انبیا و رسل علیهم السلام است کار اقویاست
و کسب کار ضعفا است در طلب دنیا و در راه
حق عاصی گردند و باعث ترک فرائض و سنن واقع

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

شود غلط دیگر آنست که طائفه گویند که ما مجردانیم و هرچه
یابیم بکار بریم و هرچه در زبان آید بگوییم و فرق نکنند
بین الحق والباطل والحلال والحرام این حدیث کلیاً شر است
و خطای عظیم است غلط دیگر آنست که گروهی
از بی علمی بر ریاضت خود را ضعیف کنند بالحدی که از
فرائض باز مانند و ندانند که مشایخ مجاهده بتدریج
کرده اند و نقصان غذای نفسانی باندازه زیادتی
روحانی کرده اند نه تعجیل و هرزه تا مقصود حاصل کرده اند
مثنوی نفس اژدرهاست او کی مرده است ٭ از پی بی آلتی
افسرده است ٭ ترک لذتها و شهوتها سخاست ٭
هر که در شهوت فرو شد بر نخواست ٭ نفس و شیطان هر
دو یک تن بوده اند ٭ در دو صورت خویش را بنموده اند
نفس اماره مثل آهن است در آتش جوع گداز کنند
و در دکان فقر صیقل دهند و در خلوت خانه کم خوابی
حبس کنند بشمشیر کلمه لا اله الا الله سر نفس را ببرند بعد
از آن غیر حق در دل نماند آن زمان آهن آیینه شود
نور جمال الله بتابد و دیده دل تمام گشاده گردد نور جمال
الله را بدیده دل بیند مثنوی لا نهنگیست کائنات آشام
عرش تا فرش در کشیده بکام ٭ هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ
از من و ما نه بوی ماند نه رنگ ٭ نفس اماره چند سر دارد
گر ببری سری دیگری دارد ٭ نفس فرعون وزیر شیطان است

همچو فرعون

ما همچو فرعون مثل هامان است ٭ ما همچو موسی عصا بدست آری
سر فرعون نفس را برداری ٭ آن زمان مشکل تو حل گردد
ساقیا جرعه ز جام الست ٭ بندانی ببخش گرد و مست
ای طالب خدا بدان که فرزند آدم سه گروه بوده است
بیگانه گان ٭ مزدوران ٭ مقربان ٭ بیگانه گان ما همه
هیزم دوزخ اند کما فی قوله تعالی وقودها الناس والحجارة
و مزدوران طالب بهشت اند کما قال الله تعالی جزاء بما کانوا
یعملون و مقربان مقصود آفرینش اند کما قال الله تعالی
وربک یخلق ما یشاء و یختار آفریدن عام است و برگزیدن
خاص والسابقون السابقون اولئک المقربون اما
آن سابقان و مقربان و برگزیدگان آن کسانی اند که
نفس ایشان در سبیل والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا طیار و در هر منزل و مقام در پیش ایشان چراغ
و شمع در دلهای ایشان است هر که را برافروختند و از
حجاب نفس و ظلمت و هوا بیرون آورند طریق فنا
بطلب بقا در پیش وی نهاده اند این طائفه فنای فنا
حاصل کرده اند اگر از عالم بقا حرف زنند راست است
رباعی عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست ٭ تهی کرد
مرا از من و پر کرد ز دوست ٭ اجزای وجودم همگی دوست
گرفت ٭ نامیست ز من با من و باقی همه اوست ٭ قطعه
خوش آنکه لباس وهم را شق بینیم ٭ حق را همه خلق خلق را

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

همه حق بینیم نی آنکه شود قید حجاب اطلاق ورفعن مقیدات
مطلق بینیم ربا عی یارب زدوکون بی نیازم گردان ۰ واز
افسر فقر سرفرازم گردان ۰ در راه خودت محرم رازم گردان
زان ره که سوی تست بازم گردان ۰ ربا عی یارب
دل پاک وجان اکاهم ده ۰ آه شب وگریه سحر گاهم ده
در راه خود اوّل رضورم گردان ۰ وانگه بخودی خود بخودم
راهم ده ۰ اما سابقان ومقربان حق را که دل ایشان
درمناجات عقل ایشان درحیرت جان ایشان از نور تجلی
الهی مستغرق است نظم از صفای می ولطافت جام
درهم آمیخت رنگ وجام ومدام ۰ همه جام است نیست
گوئی می ۰ یا همه است نیست گوئی جام ۰ چون هوا رنگ
آفتاب گرفت ۰ رخت برداشت از میانه ظلام ۰
کشف دو قسم است کشف غلبه کشف عیانی کشف
غلبه در دنیا وکشف عیانی در آخرت است مراد
ازین کشف مشاهده است ومراد از مشاهده
دیدن است حق سبحانه وتعالی را بدیدن دردنیا
همین غلبهٔ نسبت محبت است ومحبت حق سبحانه
وتعالی در دل چنان غلبه کند که گویا می بیند همچو
آن تشنه که همهٔ عالم در نظر او آب می نماید واز
زبان این سخن جاری میگردد بیت غرق آبیم وآب
میجوییم ۰ در وصالیم بی خبر ز وصال ۰ از غلبات

جذب عشق

جذب عشق ومحبت محو ومستهلک گردد ربا عی بی دل آنکه
عشق نوازد ۰ جان او جلوه گاه خود سازد ۰ بخودش
آنچنان کند مشغول ۰ که به معشوق هم نپردازد ۰
آنچه نصیب است دوستان حق سبحانه وتعالی را
ازمشاهدهٔ جمال حق در دنیا اینست قال النبی
علیه الصلاة والسلام الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک وکشف غلبه عبارت
اینست اما عبارتی که در آخرت است همچو ماه
شب چهارده همه کس می بینند ومست ومستغرق
جمال حق شوند در اصطلاح صوفیه کشف عیانی
گویند قال النبی علیه السلام سترون ربکم کما ترون القمر
لیلة البدر لا تضامون یعنی شک نمی کنید در دیدش
ای طالب خدا حضرت حق سبحانه وتعالی را چنان
عبادت کن که گویا تو او را می بینی واو ترا می بیند یعنی
در همهٔ احوال او را حاضر بینی ومشایخ عظام رضی الله عنهم
فرموده اند که کسی همچنان ملاحظه کند که حق سبحانه وتعالی
را از شش جهت حاضر خود بیند وخود را در جهت
بیند حق را منزه از جهت داند از زوال الله میشود
ومشاهده عبارت ازینست وبدایت مشاهده
است مدتی خود را بتکلف برین میدارد تا آنکه
این صفت ملکهٔ نفس او شود همچون بینایی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

در چشم و شنوایی در گوش هر چند خواهد که این صفت را
از خود دور کند نتواند و غیر ازین صفت هر چند در خود
ملاحظه کند نیابد و نبیند نهایت مشاهده اینست
و نهایت کشف غلبه در دنیا بدوستان خدا اینست
معنی احسان همین است رباعی قرب حق بالا نه پستی
رفتن است ؛ قرب حق از قید ما هستی رستن است ؛
اتصال بی تکیف بی قیاس ؛ ما هست رب الناس را با جان
ناس ؛ ای طالب خدا ازین کار مردانست نه کار
نامردان این کار بازی نیست جان بازیست آن
مقامی که عقل و ایمان است مردن جسم زادن
جان است جان فدا کن که در جهان سخن جان شود ؛
زنده چون بمیرد تن ؛ آنکس که طالب ایمان حقیقی
است از جان باید گذشت مخبر صادق چنین فرموده
اند که موتوا قبل ان تموتوا یعنی بمیرید پیش از آنکه ما
بمیرانند وجود مجازی را در راه دوست فنا نکنی ایمان
حقیقی بدست نمی آید رباعی جان جان را به بذل جان یابی
جان جان کی برایگان یابی ؛ جان جوری طلب نه جان وجود
که حیات ابد از آن یابی ؛ این کلمات قدسیه از نفوس
پیران دین و پیشوایان اهل یقین و از تألیفات
مشایخ عظام بکمینه رسیده بود در بیان آوردیم اگر
قصوری داشته باشد بقلم عفو بنویسند و اگر از

میزان طریقت

میزان طریقت زیاده باشد بکار و مرحمت بتراشند
دعاگو را در میان ندانند غیر از قصور در خود هیچ
نداریم عفو فرمایند التماس داریم که در دعای خیر یاد کنند
مثنوی از کجا تا کجا سفر کردی ؛ چهل پنجاه سال در گردی
سال و ماه تو در سیاحت بود ؛ گفت و گوی تو در فصاحت
بود ؛ بی سر و پا ز خود نهان بودی ؛ خار آورده جهان بودی
از سر خود گذشته را برگوی ؛ چه شدی حال دیده را برگوی
بودم از بلبلان شهر کجا ؛ باغ و بستان و پر ثمر آنجا ؛
گاه در ناله گاه در پرواز ؛ گاه هوشیار گاه سوز و گداز
روزی از روز در گذر بودم ؛ رفته از خویش در بدر بودم
بود صیاد پیر چابک دست ؛ در پس پرده جام در یک دست
جام جمشید تخت کی کاوس ؛ عرضه حال خویش در افسوس
کیمیای سعادت ابدی ؛ لعل شهوار معدن صمدی ؛
در حقایق چو بحر مواجی ؛ در میان محققان تاجی ؛
مطلع آفتاب مشرق بود ؛ گوهر معادن حقایق بود ؛
صید دام اسیر او گشتم ؛ بنده دل پذیر او گشتم ؛
سال عمر کمینه هفده بود ؛ نظر او معاد مبدا بود ؛
گفت روزی اسیر ما گشتی ؛ ز آشنایان خویش بگذشتی
مادران و برادران داری ؛ اقربایان و خواهران داری
مال و ملک پدر چه خواهی کرد ؛ رخت و اثواب و زر چه خواهی
گفتم ای شیخ از برای خدا ؛ جمله گردد برای دوست فدا ؛

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

بنده را بندگی قبولم کن ؛ توبهٔ پرکنه قبولم کن ؛ تو قبولی خدا
قبول کند ؛ در ره دوست عمر طول کند ؛ گفت غمخوار
تو خدا و رسول ؛ پدر تو منم مباش ملول ؛ بخدا باش دائما
ذاکر ؛ نعمت دوست را شوی شاکر ؛ در سفر ما رفیق
میبودم ؛ دائما هم طریق میبودم ؛ از قضا در دلم سفر
افتاد ؛ عرض حالی باذن سیاحی ؛ گفته ام گفت
رو بهمراهی ؛ چند حرف ز اول و آخر ؛ در طریق محمدی دائر
بست سه سال استقامت کوش ؛ خلعت فقر را ما
نماند از دوش ؛ ظاهر خویش در شریعت دار ؛ باطنت
نیز در طریقت دار ؛ منتظر در نزول رحمت باش ؛ جان
و دل بر در حقیقت باش ؛ هر کجا دوستان حق یابی
بقدوم شریف بشتابی ؛ از دعای خیر توشه بگیر ؛
عارفان خرمن است خوشه بگیر ؛ رو معینت شود ما
خدا و رسول ؛ از عبادات حق مباش ملول ؛ دست
برداشت پیر روشن دل ؛ ریش و ابرو سفید ماه حجل
قد دلجوی خویش کرده کمان ؛ تیر اقبال را زند بنشان
مدتی در دعا فرو افتند آنچه هست از لسان جان
گفتند ؛ کاشغر رو که بحر مواجند ؛ در میان گذشتگان
تا چند ؛ در سمرقند مکان پیرانست ؛ در بخارا و بلخ
شیرانست ؛ بعد از آن شیخ جام پیر هرات ؛ جمله را
یاد کن حیات و ممات ؛ در دعا یاد آر پیر کهن ؛

داد یکجز

داد یکجز کتاب علم لدن ؛ ای ندایی بگو چه می طلبی ؛
هر چه در دل بود گشای لبی ؛ گفتم ای شیخ عذر ما
بپذیر ؛ عفو فرمای کرده ام تقصیر ؛ دل و جان ماند
خود روانه شدم ؛ از همه خلق خود کرانه شدم ؛
پای در راه چشم خون باران ؛ این چه شور است
عقل و دل حیران ؛ زده ام کوه و دشت و صحرا را ؛
رفته ام بر و خشک و دریا را ؛ شهر در شهر کو بکو رفتم
تا که دیدم چهار سو رفتم ؛ طاقها و مناره عالی ؛
رستها و نشسته بقالی ؛ گفتم این شهر کیست ؛
و حکم کراست ؛ جمله رفت رفت این بر جاست ؛ پای تخت
دیار ترکستان ؛ عشرت انگیز مثل هندستان ؛
مثل این یار کند ولایت نیست ؛ حکم را آن جمله را نهایت
نیست ؛ رو که پیران خاندان گویند ؛ خلق هفت محمد
آن گویند ؛ رفتم آنجا که هفت قبر کبیر ؛ منجذب همچو
آفتاب منیر ؛ تربه داری نشسته شیخ عظام ؛ کرد
اشارت بطوف گفت بنام ؛ ای ندائی بیا زیارت
کن ؛ خانهٔ دین خود عمارت کن ؛ از آنجا بطرف
کاشغر روانه شدیم بعد از چند روز بکاشغر رسیدیم
در زیارت آستانهٔ حضرت پیران دست گیر
مشرف شدیم چند وقت در میان محبان در تبعیت
آستانهٔ پیران گذران کردیم لکن حالات و کیفیات

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2013 CE

کمینه زیاده شد اوّل ایشان بابا امان بلخی در قید حیات
بودند کمینه را راحت وار آمی بود این سفر معین و مهربان
درمیان فقرا کسی پیدا نشد کاهی در آستانهٔ حضرت
خواجه هدایة الله کاشغری ساکن میشدیم کاهی مست
وکاهی هشیار کاهی مکین کاهی بی قرار در اطراف
مزار فیض آثار ایشان شصت و هفتاد از اولیاء عظام
مدفون اند و سائر مومنین و مومنات بی حد و بی عدد
مدفون اند رحمة الله تعالی علیهم اجمعین نظم بیان باده
نوش همچو ساقیان مست ∴ نوشیده اند روز ازل بادهٔ
الست ∴ زیر زمین بصحبت ایشان معتکف ∴ از بهر تشنگان
هدا زیر خم نشست ∴ هرکه تافت بر تو انوار مهر او ∴
شد شرح روی این لطمه را کر زیر دست ∴ سلطان عشق
نادرهٔ عهد خویش بود ∴ هرکس خلاف کرد زیر دعا
نرست ∴ محزون ندای باده فروشان مبین تست
از دست پیر جام محبت ترا بس است از آنجا روان شدیم
از شهر به شهر تا مجند رسیدم حضرت شیخ مصلح الدین
و بابا کمال مجندی را زیارت کردیم بعد ازان بسمرقند آمدیم
بزیارت پیران مشرف شدیم چنانچه حضرت ابی منصور
ماتریدی و حضرت خواجه عبید الله احرار و حضرت مخدوم
اعظم رحمة الله تعالی علیهم اجمعین از آنجا به بخارا آمدیم
بزیارت حضرت شیخ عبد الخالق غجدوانی مشرف شدیم

بعد ازآن

بعد ازآن بزیارت حضرت شاه نقشبند رحمة الله علیه
مشرف شدیم در سر مزار فیض آثار ایشان مشاهده
کردیم عالمان و عارفان و عاشقان و مشایخان فوج
فوج و قبیله قبیله و گروه گروه در زیارت پیر مشغول
و جمعی در دعا و دیگری در قرآت قرآن و جمعی در مراقبه
هرکدام در یک حال مشغولی داشته اند و از آنجا
بلخ آمدیم بزرگان که در انجا مدفونند زیارت کردیم
و از انجا بخراسان آمدیم عزیزان که مشهور بوده اند
زیارت کردیم مثل خواجه عبد الله انصاری و مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا جامی و زنده پیل احمد جام و شاه قاسم
انوار و امام علی موسی الرضا و شیخ فرید الدین عطار
و سلطان بایزید بسطامی رحمة الله تعالی علیهم اجمعین
بزیارت مشایخان مشرف شدیم و از خراسان عراق
آمدیم مزار صائب در اصفهان و خواجه حافظ و شیخ
سعدی در شیراز بودند و از آنجا به بغداد رسیدم در مزار
فائض الانوار حضرت امام اعظم هیچ وقت ساکن شدیم
هر روز یک طرف رفته زیارت مشایخان عظام میکردیم
مثل امام موسی کاظم و جنید بغدادی و شیخ معروف
کرخی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ عبد القادر
گیلانی و شیخ شبلی و منصور حلاج رحمة الله تعالی علیهم
اجمعین آن زمین برج اولیا بوده است بزیارت

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

ایشان مشرف شدیم و از آنجا کرکوت و موصل و حلب شده
بشام آمدیم در خدمت خلیفه حاجی محمد بلخی چند وقت
بودیم بعد از آن بزیارت قدس شریف مشرف شدیم
و سه بار حج کردیم در مکهٔ مکرمه سه سال مجاور شدیم
و بروضهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم سه بار
رفتیم و زیارت آن حضرت مشرف شدیم و چهل پنج
سال در سیاحت گذرانیدیم شهر بشهر اقلیم باقلیم
در طلب اهل الله گشتیم مراد ازین گفت و گو فخر
نیست خدا بدا شد که مراد در آسانی بدست نمی آید
مردانه قدم باید نهاد **نظم** در خنجر عشق هر که بیجان گردد
شک نیست که تا قدمش جان گردد ؛ بشکست وجود
صدف خویش کسی ؛ جسمی عدمش گوهر غلطان گردد ؛
بگداخت بشریه بوتهٔ فقر و فنا ؛ در عالم روح خویش سلطان
گردد ؛ از کفر مجازی روی خود کرد بعشق ؛ در عالم قرب
جمله ایمان گردد ؛ عامی بکتبخانهٔ عشق رود ؛ در مکتب
قرب جمله قرآن گردد ؛ دریافت کسی محبت ذاتی را ؛
در راه خدا عاشق حیران گردد ؛ در عشق کمال اگر ضعیفان
دارد ؛ در دفتر عشق تاج مردان گردد ؛ ای عشق محبت
تو بگداخت ؛ مرا یک رمز کن ندائی شایان گردد ؛
ای طالب خدا بکلمهٔ لا اله غیر حق را نفی نکنی ما
بسرا پردهٔ الا الله راه نیست هشیار باش

پرده دار

پرده دار الا الله محمد رسول الله است آیینهٔ امکان اول است
ذات خدا را غیر از و آیینهٔ کامل نیست و جمیع اسما و صفات
حق در آیینهٔ محمدی موجود است اگر طالب خدا ما هستی
بآیینهٔ محمدیه منتظر باش در شریعت او استقامت کن
رباعی شاه عربی قبلهٔ ارباب نجات ؛ آیینهٔ ذات آمده مرآت صفات
در پیروی اوست علو درجات ؛ لا زال علیه زاکی الصلوات
اگر محبت خدا داری محبوب خدا را دریابی کما فی قوله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله برهان قولیست
نعت فخر دو کون برزخ کبری محمد است ؛ آیینه دار حضرت مولی
محمد است ؛ ساقی جام عشق و محبت درین جهان ؛ در روز
حشر ساقی اعلا محمد است ؛ ایجاد کون علت غائی وجود اوست
آیات کن در اول طغری محمد است ؛ در روز رستخیز قیامت
عیان شود ؛ مخصوص در شفاعت کبری محمد است ؛ آن جملهٔ
انبیا و رسل مانده در سکوت ؛ در زیر عرش قائم و گویا محمد است
در سایهٔ حمایت ظل لوای او ؛ آرام جمله از همه بالا محمد است
آلایش گناه ندائی بمجرمان ؛ از بهر شست و شوی چو دریا محمد است
اسرار هر دو کون معین برای او ؛ با سر حق مخاطب اوحی محمد است
وقت عروج قدس و سموات عرش را ؛ طی مکان شد الذی اسری محمد است
ارواح انبیا و ملک صف کشیده اند ؛ جبریل در عنان شده مولی محمد
نور تجلیات الهی گرفته بود ؛ جبریل ماند واصل و شیدا محمد است
سر در میان عشق و معشوق میگذشت ؛ در پرده دلی فتدلی محمد است

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

حق داد چون شفاعت کبری بدست او ٭ در هشت خلد منزل و ماوی محمد است
در گرد عزتش همه در زیر خاک ماند ٭ در قرب حق مکرم و پیدا محمد است
چندین هزار سال مقدم ازین جهان ٭ در قرب لایزال مصفی محمد است
در هر دو کون رحمت حقش نظام یافت ٭ در ظلمت گناه مجلا محمد است
موی سفید روی سیه در مقام عذر ٭ در بارگاه قرب منقی محمد است
محزون ندائی در دو جهان اعتماد نیست ٭ استاد چون شفیع و مزکی
محمد است ٭ صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم
الهی کلام کلیم تست ٭ سبحانک تبت الیک ٭ و ندای
ندیم تست لا احصی ثناء علیک الهی گناه مرا بپذیر
و در عیبهای ما مگیر کار ما دوام در خطاست کار تو
دائم در عطاست ٭ الهی کار ما نسیان و فراموشی
و کار تو ستر در عیب پوشی ٭ مناجات ٭
الهی جمله در فضل تو قائم ٭ کریم و کارسازی تست دائم ٭
دو عالم سایه است و فضل تو نور ٭ دو عالم موج فضلت بحر پر شور
الهی فضلیان را فضل بهتر ٭ غریب و حسکان را بذل بهتر
بفضل و رحمت آموخته گشتم ٭ که در دیگ محبت پخته گشتم
الهی طاقت قهرت ندارم ٭ ز عصیان و کثافت شرم و سارم
اگر سوزی در آتش مستحقم ٭ و گر اکرام داری مستحقم ٭
الهی بنده سرافکنده تو ٭ اسیر وصل هم چو بنده تو ٭
بهر جایی که لایق ما هست بگذار ٭ تو دانی خیر باشر سر اسرار
ندائی از گناهش ترسناک است ٭ اگر عفو تو هست او را چه باک است

تمام حرف را

تمام حرف را در پرده گفتم ٭ دری چند از حقایق بود سفتم
الهی خلق کن اقبال تالیف ٭ در اطوار حقایق گشت تصنیف
بهر طالب مرادش کشف گردد ٭ دلش از بحر رحمت نشف گردد
نوشتم نام این شیرین شمائل ٭ شود حقیه ما بین رسائل ٭
درین میدان حق باطل جدا شد ٭ ریا و حب جاه اینجا ما هوا شد ٭
دعا از دوستان امید دارم ٭ قلم بشکست رفت از دست کارم

هزار و صد و شصت و پنج بود در تاریخ هجرت نبویه
در شهر اسلامبول در قرب حضرت ابی ایوب
انصاری رضی عنه الباری در ماه ربیع الاول
نوشته شد والسلام علی من اتبع الهدی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

هذا اطوار السبعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الطور الاول يعنى بر كمسنه كندى جسمنده وجسدنده
متصرف اولان روح جزوى سنى كه اكه نفس ناطقه
دخى ديرلر واهل وحدت قتنده نفس وقلب وروح
وعقل وسر جمله سى شئ واحددر صفات تبديل اولدقجه
وبر اعتبار ايله بر اسم ويريلور پس اول نفس ناطقه سى جسم
جسمانى اولميوب جسدنك داخلنده وخارجنده اولميوب
تدبير وتصرف ايدوب لامكان وبى نشان يعنى بدننده
موضع مخصوص اولميوب هر نره سينه پرمق بصرسه
اوراده بالكليه موجود اولوب تجزى وانقسامه قابل
اولميوب يعنى بولنمك وپاره لنمك ممكن اولميوب
النده بالكليه طوتان وكوزنده كوران وديلنده سويلين
واياغنده يوريان وبورنده قوقليان وقولاغنده اشيدان
جمله ده تصرف اول اولوب وبدنك اجزاسنده هر بر
جزده بذاته وبالكليه موجود اولوب جمله بدنى محيط وبدنده
دائما موجود اولوب اكر پارمغنى ويا الى ويا اياغى قطع
اولنسه اكا نقصان وزوال اولميوب اول ينه كما كان
مركزنده دائم وقائم اولوب جمله جسده دخى فنا طارى
اولورسه اكا فنا وزوال اولميوب وبونك امثالى معانه كه

حد وقياسه

حد وقياسه كلمز كشى كندى نفسنده بلوب مطلع اولسه
بو طور اولدر بونده ترقى ايدوب الطور الثانى طور ثانيده
آفاقه نظر ايدوب يعنى افاقده اولان نفس كل نظر
ايدوب اكا عقل كل وروح كلى وروح اضافى دخى ديرلر
خليفة اللهدر جسم جسمانى اولميوب جمله يرلرك
وكوكلرك داخلنده وخارجنده اولميوب جمله اشيايى
محيط وتدبير وتصرف ايدوب اكا نسبت علاى عليين
واسفل سافلين برابر اولوب هر بريرده بالكليه ذات
ايله موجود اولوب تجزى وانقسامه قابل اولميوب
جمله يرلر وكوكلر هلاك وفنا دخى اولسه اكا فنا وزوال
طارى اولميوب مثلا آفتاب عالم تابه نسبت عالمده
نمقدار اولر بنا اولنسه جمله سنه نور وضيا حاصل اولور
هر خانه نك بجاسنه وپنجره سنه كوره ضيا حاصل
اولور ونه مقدار خانه لرى خراب اولسه آفتابه فنا
وزوال اولمديغى كبى حق تعالى نمقدار انسان وحيوان
خلق ايلسه روح اضافى جمله سنه حيات ويروب
تدبير وتصرف ايدوب ونمقدار كمسنه فوت اولسه
روح اضافى كما كان دائم وقائم مركزنده ثابت
اولديغين بلسه بو طور ثانيدر الطور الثالث طور ثالثده
دخى ترقى ايدوب كندونك روح جزوى سى روح
كليده فانى ومحو ومضمحل كوروب روح اضافى ايله

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

زنده اولوب عقل كل اولور بو طور ثالثدر الطور الرابع
بعده بونده دخی ترقی ایدوب کندی روحنی روح
اضافیده فانی و روح اضافی ذات حقده فانی و محو
و مضمحل کوروب جزوئیاتدن و کلیاتدن خلاص اولوب
جمله افعالی فعل حقده و جمله اسما و صفاتی اسم و صفت
حقده و جمله ذواتی ذات حقده فانی و محو و مضمحل
مشاهده ایدوب لا موجود الا الله و لیس فی حبه
الوجود سواه معناسنه ذوق ایله و حال ایله واقف
اولوب لمن الملك الیوم لله الواحد القهار مفهومنی
مشاهده ایدوب حقدن غیری ظاهرده و باطنده
اکر ظاهر کوزنده و اکر باطن کوزنده طولنورسه بو طور
رابعدر مثلا بر طور انفسی و بر طور طور افاقی و بر طور
ایکی سنك جمعیدر و بر طور جمله نك ذات حقنده فنا
و هلاکی اولدی بوندن ماعدا ایکی طور دخی واردر
الطور الخامس بریسی بو مقامه کلنجه اولان اطواری جمع
ایدوب مشاهده اتمکدر بو مقام صاحبنه ابن الوقت
دیرلر و بر طور دخی بودر که الطور السادس التنجی طورده
بو جمله یه کندی مرآت اولوب بو مقامده سالك کندوسز
غیری کمسه کوره مز جمله اشیایی کندویه مرتبط کوروب
لیس فی حبی سوی الله و هل فی الدار غیر یدر یعنی حبیم
ایچره حقدن غیری یوق و ایکی جهانده بندن غیری یوقدر

جملهی

جملهی کندویه مرآت و کندوی جمله ایله مرآت کورر هر آنده
و مراتك منطبع اولان ده کندی اولور بوندن اول ابن الوقت
مقامنده لا موجود الا الله دیر ایدی بو مقامده لا موجود
الا انا در بو مقامده ابو الوقت دیو تسمیه اولنور
الطور السابع یدنجی طورده سالك اولی فنا و اخری
فنا دیمشلردر فنا کلی ایله فانی اولوب فنا اندر فنا
بقا اندر بقا حاصل اولوب نه حال ایله و نه مقام ایله
موصوف اولور و نه مشاهده و نه معرفت بالکلیه
فنا اولوب تعبیر و تقریره قابل اولماز محو کلی مقامیدر
دیدیکمز تعبیردن لازم کلور بو مرتبه نك صاحبی
بی مقام و بی نشاندر انجق اهل ذوق ذوق ایله
بیلور پس عارف بو مقامه واصل اولیجق که مقام
جمعدر فرقه کلدکده حقایی وجوده خلعت ویریلور
کندونك حقیقتنه عارف اولوب و حقه عارف
اولور بو مجازی اعتقاد ایله کندویی مقید قلمغی دیمك
اولور مصرع اولمینجه بولمدم یول اول جنابه دیکر
هپ اولورسون هیچ ایدیجك کندوکی پس عارف
عارفك معلومی اولدیکه جمله افاقده و انفسده
جلوه کر اولان بر ذات و بر حقیقت واحده که
متجزی و منقسم اولماز یعنی بولنمز و پاره لنمز جمله
مظاهر مجلاسیدر و آیینه سیدر هر مظهرده بالکلیه

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

ظاهر اولور جمله اسما وصفات ایله اکر بر ذره ایشه هر کسه
اعتقادنه کوره وخلته کوره هر مرتبه ومقامده ومحلده
بر یوز کوسترر اکر ظاهرده اکر باطنده هر جسدده
محسوس اولان وهر عقلده معقول اولان وهر کوکلده
معنی اولان وهر سمعده مسموع اولان وهر بصرده
مبصر اولان وهر یوزده یوز کوسترن اودر بلکه
بر یوزدن جلوه کر اولوب وبر یوزده کندویه ناظر اولان
عاشق ومعشوق وطالب ومطلوب ومقصد مقصد
بر اعتقاد ایدوکنی عارف بلیجک عارف بر اعتقاد مخصوص
ایله کندویی قید ایلمز دیمک اولور حکایت کورلر بر یره
جمع اولوب فیلی کورمک استرلر کمیسی فیلک قولاغنه
وکمی قارننه وکمی ایاغنه وکمی خرطومنه یاپشوب
بعده تراعه دوشوب ایاغنه یاپشان بر درک
کبیدر دیمش قولاغنه یاپشان بر صفره کبیدر قارننه
یاپشان بر بیوک کوپ کبیدر مصر بری بر درلو اعتقاد
اهل تقلید همان بویله در بر اعتقاد مخصوص ایله مقید
ومحبوسلردر

ختم خواجکان نقشبندان قدس الله اسرارها ونفعنا الله
بهم فی الدنیا والاخره

فاتحهٔ شریف عص ٧	صلوة شریف عص ١٠٠	سورهٔ الم نشرح عص ٢٩
اخلاص شریف عص ١٠١	فاتحهٔ شریف عص ٧	صلواة شریف عص ١٠٠

این ختم خواجکان مقبولست

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدایه عز و جل که درر معانی در تحت
صور بیانی عیان میکند و طرار حقایق را در پس پرده
و دقایق را نهان میکند و درود بسیار و تحیت بی شمار
محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلام باد و بر آل و اصحاب
پاکان او باد **اما بعد** بباید دانستن که عالم معانی
ادراک نتوان کردن بی لباس و اگر صورت مجرد
باشد ادراک بشری را بدان راه نتوان برد پس
حکمت الهی اقتضا آن کرد هر معنی را در کون صورت
فعلی و قولی محسوس و معقول بعالمیان نماید تا بادراک
ایشان رسد **بیت** من معترفم که شاهد دل معنیست
لیکن چه کنم که چشم صورت نیست و چون اصحاب معانی
و اهل تحقیق این صورت دیده اند و ترنم درین نمط
نمون پس واجب دیدم از الفاظ اسامی را شرحی کردن
تا هر کس که شروح کند در ابیات ایشان داند که مقصود
ایشان نه آن صورت ظاهری بودن است و نظر ایشان
کجا و کرا بوده است و بدین الفاظ و اسامی مختصر چه معانی
و حقایق خواسته اند **فصل** در اسامی عشق و عاشق و معشوق
محبت دوستی مخلص گویند خاص با حق سبحانه و تعالی **محبوب**

حق تعالی را

حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی دانند از دوستی **طلب** جستن
حق را گویند وقتی که جوینده عامتر از آن بود که بدوستی
منسوب بوده باشد **طالب** جوینده حق را گویند از ره
محمدت کمال نه از روی دوستی **عشق** محبت مفرط را
گویند و نیز دوستی حق تعالی گویند با وجود طلب و جد تمام
و نیز جذبه الهی را گویند **عاشق** آشفته و جمال و جلال الهی
گویند بعد از آن که طلب کرده باشد بجد تمام و ازین جهت که
مستحق دوستی باشد از جمیع وجود **شوق** انزعاج دل را
گویند در طلب تمام و عشق مدام **حسن** جمعیت کمال
معشوقست **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوقست از جهت
استغنا از عاشق **لقا** ظهور معشوق را گویند چنانکه
عاشق را یقین حاصل شود که اوست **لطف** پرورش
دادن معشوق را گوینده **ملاحت** بی نهایت کمالات
الهی را گویند که هیچ کس بنهایت نرسد **ظرافت** ظهور
انوارست از حضرت حق سبحانه و تعالی در ماده **تشنگی**
احکام طوالع انوارست از حضرت حق سبحانه و تعالی
در ماده **شوخی** کثرت التفات را گویند **کرشمه** التفات را
گویند **شکل** وجود معشوق را گویند **شمایل** امتزاج جمالیات
و جلالیات را گویند **شیوه** اندک جذبه الهی را
گویند در هر جایی که باشد **مکر** غرور دادن معشوق است
عاشق را بطریق لطف و موافقت با طریق قهر و مخالفت

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

قرب استدراج الهی را گویند وفا عنایت ازلی را گویند
جفا جوشانیدن دل عاشق را گویند جور باز داشتن
سالک را گویند از سیر در عروج ناز قوت دادن موقوف
عاشق را خشم ظهور صفات قهر را گویند کین تسلط
قهر را گویند بر عاشق جنگ امتحانات الهی را گویند
بانواع بلای ظاهری و باطنی صلح قبول اعمال را گویند در
وسائط قرب را پرده موانع را گویند که میان عاشق
و معشوق باشد و از لوازم طریق باشد بحیرت عاشق
و نه از جهت معشوق حجاب موانع را گویند که عاشق را
از موج معشوق باز دارد بحکم ارادت بام محل تجلیات
را گویند از ادراک عالمیان پوشیده مستوری
تقدیس کنه ماهیت الهی را گویند که از ادراکات
موجودات پوشیده باشد تندی رد کردن اعمال
عبادت را گویند سلطان جریان احوال گویند چنان که
حکم ارادت الهیست امیری ارادت حق را جاری
داشتن است بر سالک توانایی صفت فاعل مختار را
گویند توانگری حصول جمیع کمالات را گویند حاکمی امر
شرع جاری داشتن است بر سالک دستگاه
حصول جمیع صفات کمالست با وجود قدرت و اظهار
هر صفتی ستواری حالت و استیلا را الهی را گویند
تاختن اتیان الهی را گویند ترکتاز جذبه الهی را گویند

دقتی که

وقتی که سلوک مقدم باشد عنایت جذبه الهی را گویند با
واسطه آنکه بر سلوک و اعمال مقدم باشد تاراج سلب
اختیار سالک را گویند در جمیع احوال و اعمال ظاهری
و باطنی آشنایی تعلق و قیقه ربوبیت را گویند با همه
پیوسته است چون تعلق خالقیت بمخلوقیت بیگانگی
استغنای عالم الوهیت را گویند غیرت بی نیازیست
از انواع اعمال سالک یار صفت الهی را گویند که ضروری
کافه موجودات است در هیچ اسم از بن موافق تر نیست
جز سالک را غمگساری صفت رحمانی را گویند غمخوار
صفت باطنی را گویند دلبر صفت قائمی را گویند
دلکشایی صفت فیاضی را گویند در مقام انس در دل
جانان صفت قیومی را گویند جان فزایی صفت بقای
حق را گویند دوست سبق محبت الهی را گویند بر محبت
سالک قد استوار استیلا الهی را گویند قامت
سزاواری پرستش را گویند خم زلف اسرار الهی را گویند
زلف غیوب هویت را گویند موی ظاهر هویت را
گویند کیسو طریق طالب را گویند تاب زلف گشتم اسرار
الهی را گویند ستر صفت ارادت الهی را گویند فرق
صفت حیات الهی را گویند پیشانی ظهور اسرار الهی را
گویند ابرو سقوط سالک را گویند از درجات کمان ابرو
عرض کرده سقوط سالک را گویند از درجه مقام بسبب

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2013 CE

تقصیر مژه اهمال اعمال سالک را گویند تیر مژه اهمال کردهٔ
سالک را گویند جهراً و سراً چشم صفت بصیری
الهی را گویند دیده اطلاع الهی را گویند چشم مست
ستر کردن الهی را گویند بر تقصیرات سالک از غیر
سالک و این مقام از استدراج حالی نباشد
چشم ترک ستر کردن احوال و کمالات سالک را
گویند ماه روی تجلیات را گویند که در مادّه باشد
چهره تجلیات را گویند که سالک بر کیفیت آن مطلع شود
رخ تجلیات مخصص را گویند جهرهٔ گلگون تجلیات را
گویند که در عین مادّه باشد در حالت غیبت سالک
حال سیاه عالم غیبت را گویند خط سبز عالم برزخ
لب کلام را گویند لب لعل بطون کلام را گویند لب
شکرین کلام منزل را گویند لب شیرین کلام بی واسطه را
گویند بشرط ادراک دهان متکلمی را گویند دهان
کوچک صفت متکلمی را گویند بطریق تنزیه و تقدیس
از فهم و وهم مخلوق زبان امر را گوینده مطلقا
زبان شیرین امر را گویند که موافق تقدیر باشد زبان
تلخ امر را گویند که موافق طبع سالک نباشد ذقن
محل ملاحظه را گویند در مشاهده سیب زنخ علم
لذات را گویند دوش صفت کبریایی حق را گویند
جان زنخ مشکلات اسرار مشاهده را گویند سینه

صفت

صفت علم الهیت را گویند بر صفت ربوبیت میان
سابقه را گویند که میان محبت محبوب باشد موی میان
نظر سالک را گویند بر قطع حجب دست صفت قدرت
را گویند ساعد صفت قدرت را گویند انگشت صفت
احاطت را گویند بازو مشیت را گویند سخن اشارت
و انتباه الهی را گویند مطلقا سخن شیرین اشارت الهی را
گویند سخن چون در اشارت واضح را گویند در مادّه
و غیر مادّه سخن چون گوهر اشارت مدرک در مادّه گویند
گوهر سخن ادراک اشارت را گویند در غیر مادّه سلام
حدود محمدیه را گویند پیام اوامر نواهی را گویند هدیه نبوت
و ولایت را گویند بشت وحی را گویند بالهام فصل در سلامی
الات طرب مجلس اوقات حضور را گویند عشرت لذت
انس را گویند با حق تعالی با وجود علم لذت طرب انس
با حق را گویند و سرور دل عیش دوام حضرت انس را گویند
با حق تعالی شراب غلبات عشق را گویند با وجود اعمال
مستوجب ملامات باشد شراب خام عیش ممزوج را
گویند شراب پخته عشق صرف را گویند شراب خانه
عالم ملکوت را گویند مے غلبات عشق را گویند
با وجود اعمال که مقارن سلامت باشد میخانه عالم
معنویت را گویند میکده قدم مناجات را گویند خم خانه
مهبط تجلیات را گویند قدح مست را گویند جام اطوار

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2013 CE

را گویند صراحی صراخ مقام را گویند خمر موافق را گویند
جرعه اسرار مقامات و احوال را گویند مست خراب
استغراق عشق را گویند نیم مست اکاهی از استغراق
را گویند هوشیاری افاقیست از غلبهٔ عشق شوق
خمار خمار رجعت را گویند از مقام وصول بعد از
ردی قطع نظر را گویند از اعمال قلاشی معاشرت
و مباشرت اعمال را گویند چنانکه اقتضای احوال باشد
اوباشی ترک هوی را گویند شمع نور الله را گویند
مشاهده تجلی را گویند نقل کشف معانی را گویند
صبوحی محادثه را گویند صبح طلوع احوال را گویند
روزه بتابیع انوار را گویند شب عالم حیرت را گویند
شب قدر بقای سالک را گویند که سواد اعظم است
عید مقام جمع را گویند نوروز تفرقه را گویند کفر
تاریکی عالم تفرقه را گویند کافر صاحب اعمال مقام
تفرقه را گویند ترسا معانی و خلایق را گویند وقتی که
رفیق و رفیق باشد دیر عالم انسانی را گویند کلیسا
عالم جوانی را گویند جلیپا عالم طبایع را گویند زنار
عهد را گویند ناقوس یاد کردن مقام تفرقه را گویند
بت مقصود و مطلوب را گویند اسلام متابعت را
گویند دین اعتقاد را گویند از مقام تفرقه سر بر کرده
باشد زمزم معارف را گویند از فضولی دنیاوی نماز

اجتهاد سالک را گویند عبادت مطاوعت را گویند حج
سلوک الله را گویند بیابان وقایع طریق را گویند روزه
قطع و امساک التفات را گویند زکات ترک و ایثار را
گویند کعبه مقام وصلت را گویند طامات معارف
را گویند خرقه صلاحیت و سلامت صورت ظاهر را
گویند سجاده مسند باطن را گویند فروهشتن ترک تدبیر
خود را گویند بذل کردن عدول از چیزی را گویند درافتن
محو کردن اعمال ماضی را گویند از نظر باطن ترک کردن
قطع کردن امل را گویند از چیزی برخاستن قصد و عزیمت
را گویند نشستن سکینه را گویند رفتن عروج را
گویند از عالم بشریت بعالم ارواح آمدن رجعت را
گویند از عالم ارواح بعالم بشریت درون عالم ملکوت
را گویند عقل آلت تمیز را گویند میان خیر و شر فهم
آلت دریافتن را گویند تاثیر مقام حمول را گویند
بهار مقام علم بسیط را گویند زمستان عالم قبض را
گویند گلزار کشادگی را گویند بوستان محل کشادگی را
گویند که مشاهده کنند نرگس نتیجهٔ عالم را گویند که
در عمل پیدا شود از فرح سرو علو مرتبه را گویند سبز
عین معرفت را گویند ریحان نوری را گویند که از غایت
تصفیه و ریاضت حاصل شده باشد نشو ترقی را
گویند نما عزت یافتن را گویند ابر حجابی را گویند که

اجتهاد سالک را

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2013 CE

سبب فصول شود **سرخی** قوت سلوک را گویند **سبزی**
کمال مطلق را گویند **سپیدی** یک رنگی را گویند **زردی**
صفت سلوک را گویند **باران** نزول رحمت را گویند
جویبار مجازی عبودیت را گویند **آب روان** فرح دل
را گویند **سبیل** غلبهٔ احوال دل را گویند که از فرح باشد
نسیم باد آورون عنایت را گویند **بوی** اگاهی از علاقه
و پیوستگی را گویند که در راه اصل بوده باشد در مقام
جمع و اکنون در مقام تفرقه افتاده است **مطرب** اگاه
کننده را گویند **دف** طالب معشوق را گویند **سر عاشق**
نای پیام محبوب را گویند **ترانه** آیین محبت را گویند
نالهٔ زیر جنون محبت را گویند **نالهٔ زار** همچنین **سماع**
طیب مجلس را گویند **پای کوفتن** تواجد را گویند **فصل**
در اسامی و احوال عاشق و غیر **وصال** مقام وحدت
را گویند **کنار** دریافتن اسرار و دوام مراقبه را گویند
بوس استوار قبول کیفیت کلام را گویند صوری و معنوی
فراق غیبت را گویند از مقام وصال **هجران** التفات را
گویند بغیر حق تعالی درونی و بیرونی **غم و اندوه** اهتمام طلب
معشوق را گویند **اندوه** حیرت را گویند در کاری که خیر
و شر آن نداند **حزن** حالتی را گویند که در دل پدید آید
بعد از منع رفت و باعث شود بر طلب **کلبهٔ احزان** حالت
حزن را گویند **عمکده** مقام مستوری را گویند **خار خودی**

خودرا

خود را گویند که غیب و هویت **بام** محل تجلیات را گویند که
از ادراک عالمیان پوشیده باشد **شهر** وجود مطلق را
گویند **دیه** وجود مستفاد را گویند **کوی** مقام عبودیت
گویند **مجلس** متصف شدن بصفات کمال را گویند
آستان اعمال غارت را گویند در مطاوعت **محنت**
زحمت دل را گویند بسبب معشوق بعاشق اختیاری
و غیر اختیاری **نالهٔ** مناجات را گویند **فریاد** ذکر محمدت را
گویند **آه** علامت کمال عشق را گویند که زبان در بیان
آه قاصر آمد **فغان** ظاهر کردن احوال درونی را
گویند **رنج** وجود امر را گویند که برخلاف دل باشد
درجه حالتی را گویند که از محنت ظاهر شود و محب طاقت
وصول آن ندارد **بیماری** خلق و اعوجاج درون را گویند
مردن تردد اندکی را گویند **زندگی** قبول افعال را
گویند که بحضرت حق تعالی باشد **وجود** او را گویند که
موافق دل باشد **تندرستی** برقرار ماندن قراری درونی
و بیرونی را گویند **افتادگی** ظهور جلالت الله را گویند
زبونی عدم قدرت را گویند **خرابی** قطع تفرقت
و تدبیر عقلی را گویند بتوجه و تسلیم تمام **بیهوش**
استهلاک ظاهری و باطنی را گویند **عزاج**
اختیار را گویند که عمل و علم مسلوب شده باشد
سعادت خواندن ازلی را گویند **شقاوت** راندن ازلی

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

گویند کاهلی بطن اسیر را گویند وین چنین باشد که سبب
دانستن ریق وطریق باشد واین سیر نازکترین وسیر
هاست شتاب سرعت سیر را گویند پاکبازی توجه
خالص را گویند که نه در اعمال ثواب خواهد و نه در علو مرتبه
گرمی حرارت محبت را گویند سردی برد یقین را گویند که
نهایت محبت است جواب اختیاری را گویند در بشریت
آن افعال بیداری عالم را گویند شتر انسانیت را
گویند قطار نوعیت را گویند علق شهوات ومشتهیات
نفس را گویند ساربان روی نمای را گویند زر
ریاضت را گویند ومجاهده را گویند نیز گویند گوهر
معانی را گویند نسیم تصفیهٔ ظاهری وباطنی را
گویند گوی مجبوری ومعسوری سالک را گویند در محنت
حکم تقدیر میدان مقام شهوات را گویند چوگان
تقدیر امور را گویند بطریق صبر وقهر بست وجوی
خرده گیری را گویند از هر طرف که باشد گفت وگوی
عتاب محبت آمیز را گویند شست وشوی برداشتن
خردها را گویند که از تقصیر در وجود آمده باشد وصفا
وحضور عاشق تم الرسالة عرش پنج است اول عرش
حیات که مرتبهٔ واحدیت عرش دوم مجید که عقل اولست
عرش سوم اعظم کل که نفس کلست عرش چهارم محیط بر جسمانیات
است پنجم عرش کریم که کرسی است تم

یک مصراع از پادشاه سبکتکین یک مصراع از صائب
تخمیس جناب ندائی

در صیقل دل پیر وفا پیشه طلب کن از بهر دوا شربت بی ریشه طلب کن
قاطع چو ز الماس فنا تیشه طلب کن از شیشه می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی ز اندیشه طلب کن

در شیشهٔ دل رنگ هوا مانع می شد خالی ز هوا گشت چو جم جامع می شد
اجزای وجودش همگی تابع وی شد از شیشه می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی ز اندیشه طلب کن

ای دل من وتو صورت اسما وصفاتیم چون شیشه مجلی شود آئینهٔ ذاتیم
شیشه ز میان رفت همه آب حیاتیم از شیشه می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی ز اندیشه طلب کن

الزم بود این شیشه بمیخانهٔ ساقی وز جام سبو گیر ز خمخانهٔ باقی
از رطل گران نوش بآهنگ عراقی از شیشه می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی ز اندیشه طلب کن

جز بادهٔ ساقی همه خالی ز خلل نیست بی معرفت ذات خدا مغز عمل نیست
تحصیل می مهر ندائی بجدل نیست از شیشه می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی ز اندیشه طلب کن

ساجیه ئیسلام تەتقیقات مەرکیزی
This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني
THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT
Est. 2012 CE

This file was downloaded from QuranicThought.com

وقفية الأمير غازي للفكر القرآني

THE PRINCE GHAZI TRUST
FOR QUR'ĀNIC THOUGHT

Est. 2012 CE

This file was downloaded from QuranicThought.com